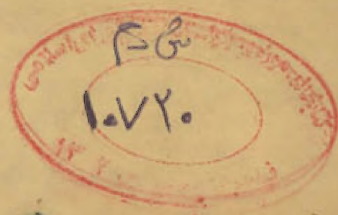


۱۰۷۲۰



بازدید شد
۱۳۸۴

۱۱۳۴۶-ن

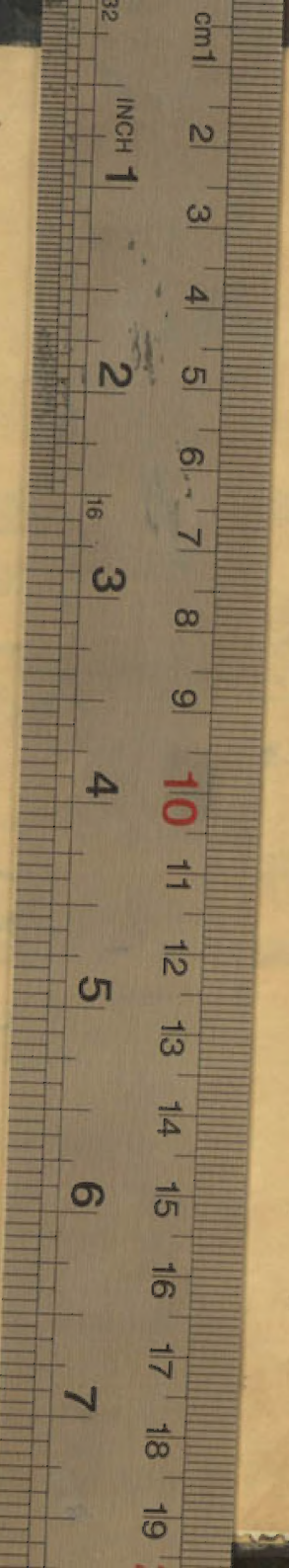
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: فتوح الراهبين في بلاد الهند	
مؤلف	اره ثبت کتاب
موضوع	۸۷۸۳۱
شماره قفسه: ۱۰۷۲۰	

کتابخانه
کتاب
۱۰۷۲۰



Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or letter, featuring several lines of text and a large, stylized signature or seal in the center. The text is written on aged, stained paper.

Blank page with a faint rectangular stamp or watermark visible in the center.



Handwritten text in Arabic script, possibly a signature or date, located at the bottom right of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلني من المؤمنين الموحدين ولم يحجبني
من المضلین ولا قاضی الجور في المسلمين والصلوة على شرف
المذنبين وسيد النبيين والسلام على وصيه وخليفته
العالمين وعلى اولاده المعصومين صلوات الله
اجمعين **وبعد** بوضاير باب انصاف پوشيد
مولوی ظاهر وحاكم جابر زاجر **مسألة** محمد ط
چند در بطن و لعن مؤمنین از منته سابقه
و هر راهی که باده و نیکان و پاکان عالم را حلی
بود و فرقی در صوفیه اثق عشری و صوفیه اهل تشیه و
و بیاخی و غیره فرقه های ضاله نکرده و از آن
نیز برای پی اصل که مناط اعتقاد شرعاً نتوان
بیان کرده و حکم عام بر کفر هیچ چله نشینان و سالکاتی
و متناضین فرقه شیعه نموده و فتوی بکفر جموع
که این جماعت متناضین را کافر ندانند داده و استدلال بر کفر
نموده که اعمال این جماعت بدعت است و اهل بدعت کافرند
خاطر نشان کرده که متناضین شیعه و غیره حلاج و یارانش

میدانند و دست از ائمه هدی برداشته اند و احدی از صوفیه
اثق عشری نمی باشد و از ایشان قبول تشیع ظاهر نمی باید کرد
و مخالف مذهب باید داشت و رساله که بحواله عالم علوم قدسی مولانا
محمد تقی مجلس رسیده بود مذکور است که عجب از مولانای قم که طریقه
محققان و موحدان را طریقه حلاج نامیده و جمیع صوفیه از علای
شیعه متفق اند که طریقه اهل بیت رسول خدا است و جمیع که از خصوص
و حواریین ایشان بوده اند باین راه تکلیف فرموده اند مثل رشید
و قنبر و سلمان و جابر جعفر و کیمیل بن زیاد نخع و اصحاب ائمه
هدی که علای از جهه عدم ادراک احوال ایشان حکم بر ضعف رجوع
ایشان کرده اند بنا برین سید نجیب میر محمد مؤمن طیب که با اعتقاد
معتقدین صوفیان صافی نیست جناب مقدس القای سلطان العارفین
و خاوان الموحدين و روح مذهب قائمه معصومین حاکم باطل صریحاً
شخصه الامه الهیه

طاهر

فتنیدن و شنیدن آواز خوش و غیره افعال پس اگر ملاحد و حلول
و سنیان و مباحیان نیز بجهت اغراض دنیوی مرکب این اعمال باشد
باشند قدح بخوبی اصل این طریق را میسر سازد و لازم نیست که مخصوص
شیعه باشد و تکلیف جمیع اهل این طریق را باین داری داری و درین
وقت که شهر بیع الاول سینه است قاضی رساله در جوابیه
المؤمنین یا اعتقاد خود نوشته و نسبت به یکی از شاگردان نامشخص
خود داده بود بنظر رسید مشتمل بر تدلیسات و حیلنای عام قریب
و استکار ذاتی او و ابرار آن داشته که با سید نجیب طیف لفظ نباشد
و از زبان شاگرد مجبور خود طاواند بجهت الزامی و امام عادلین
گفت و در مقابل لفظ قاضی که این لفظ قاضی از ائمه علیهم السلام متعلق
شده تواند بلفظ شیخ الاسلام که واضع آن غیر موسوس است
ادامه نمود مانند آنکه بجای لفظ بنک لفظ طرب الجبال باشد
افزون بر بنک دان

ساخت و آن مشتمل بر دوازده فتح و خاتمه **فتح اول** در جواب تدلیسات
دیباچه رساله **فتح دوم** در جواب تدلیسات که در خلط طریقه صوفیه
اشی عشری و حلاجیه واقع شده **فتح سیم** در جواب تدلیساتی که در
ضمن احوال حلاج نموده **فتح چهارم** در جواب تدلیسات که در طریقه
اولیاء الله کرده **فتح پنجم** در جواب تدلیساتی که در بعضی
از احادیث مذکوره در تبصره المؤمنین نموده **فتح ششم** در جواب
تدلیسات که در بیان مذمت عطاء و غیره کرده **فتح هفتم** در جواب
تدلیساتی که در رد خطبه البیان و در احوال ملای روم و محی الدین
و غیر آن نموده **فتح هشتم** در جواب تدلیساتی که در باب جواز منصب
قضا کرده **فتح نهم** در جواب تدلیسات که در معاد احادیث قضا و
نایبان معصوم نموده **فتح دهم** در جواب تدلیسات که در باب
و علم و زهد قاضی قمر شده **فتح یازدهم** در جواب تدلیسات که در ضمن
حکایات منقول نموده **فتح دوازدهم** در جواب تدلیسات که در فتح
و طعن مؤلف تبصره المؤمنین واقع شده **خاتمه** در بیان جمیع
از این اقصا و تعصبات و حقیقت جاهلیت قاضی و منقح **فتح اول** در جواب
تدلیسات دیباچه رساله قاضی قمر **تدلیس اول** در دیباچه گفته چون
نزد شیعه و سنی بصحت رسیده که حضرت رسول ص و فرمود که امت من
هفتاد و سه گروه خواهند شد و یکی گروه از ایشان ناجی اند و باقی اهل

نامند و مذمت این قسم عالمان بسیار واقع شده و این هر سه قسم در اصول
و فروع مطیع ایمانند و قسم سیم از علما که بحسب ظاهر مطیع ایمانند در تکفیر
قسم اول که متاخرین اند لا علاج اند چه علمای معنوی را اعتقاد نیست
که حجت جاه و طلبه یاد در دنیا با امر اقبال آفرین جمع میشود و این قسم
قطاع طریق راه خدا دانسته اند و قسم دوم که دنیا را صرف راه آخرت
کرده اند زیادتی دنیا را بجهت خریداری عقیقه بتر و مشروط و غیر تحصیل
نموده اند در تکفیر متاخرین ساکت اند چه ایشان قریب جماعه اولی
و بیایسته نام در میان ایشان نیست بخلاف قسم اول و سیم که در غایت
مبایسته اند و قسم اول تکفیر قسم سیم نمیکند بلکه امید مسلمانند که در
رحیم علی الاطلاق شامل حال ایشان گردد و از ریاض و محسوس و اخلاص
ذمیر نجات یابند و در نصرة المؤمنین اصلا دایا بخونی حلاج
مذکور نیست مگر در محلی که از باب اغراق بتقریبی حرف خواهم
نصیر و توجیه لفظ انا الحق مذکور شده که خواهم فرموده اند
که مراد محو انیت است نه دفع انیت و نه الواقع اگر خواهم غلطی
کرده باشد باقل آنرا چه نقیص و بهر بی سوادی هم نمیرسد که بخیر
چند نفر مرید عام فریب عدم دین داری بخواجه نصیر می که در دین
مشهور و افاقت نسبت دهد **تدلیس دیگر** آنکه شعری را می روم را
ضایع کرده تا موافق عقیده فاسد او باشد چه ملا می روم گفته

عاشقان از مذهب ملت خدا مذهب عشق از هر ملت جدا است و از تصنیع
ردیف و قافیه قوت تصرف طبع این مردی معنی ظاهر است و بر
تقدیر تسلیم مناظر اعتبار کلام علمای صوفیه شیعه است که احدی
در تشیع او شک نداشته باشد نه قول ملا می روم که بعضی شک در
تشیع او کرده اند **و اینک گفته** که بسیاری از مردمان بنابر نادانی
و بی توفیقی بدام ایشان مبتلا شده اند کنایه است بشیخ بماء المله
و شیخ زین الدین و میر محمد باقر داماد و خواج نصیر و علامه حلی و
مولانا محمد تقی حبلی و ملا محمد حسن و مولانا محمد باقر خواجسته
و مولانا نور و زینشایوری و مشایخ سلسله شیخ زاهد علیهم
و غیر هم و نه الواقع هرگاه این گروه عظیم الشان بی توفیق و
نمادان باشند پس حال قاضی قهر خواهد بود که در زندان محکمه
قضای خود بنیج حجت جاه و گنده تکبر و عقیده است **تدلیس دیگر**
آنکه قید نموده که عالم دین دار رساله را بطلان مذهب حلاجیه
نوشته و مؤمنان را ارشاد نموده و حال آنکه زبان حال حلاجیه صوفیه
اشی عشری بر غیر سالک مسلک شیخ زاهد علیه الرحمه و خاقان
الموحدین قدس سره لغت میکند خواه حلاج باشد و خواه استفا
و مذهب حلاجیه نزد صوفیه اشی عشری معلوم نیست و ارشاد
نمودن این مرد منکر طریقه دارد و ظاهر میکند که لاق هم

و مولانا محمد باقر خواجسته

بمسلسله خاقان الموحدين زنجير ارشاد با اعتقاد صوفيان مسا
 مخصوص بمسلسله انعا لجناب است و تا غایت مرشد دیگر را
 نشناخته است و ظاهر این معنی از دعوی نیابت امام ناشی گشته
 باشد و چون از زبان شاگرد بحول خود در عالم دین دارفته اند
 تو قیّم این آیات را مناسبت مقام دانست خواهی که شب جمعه از خانه
 خارج آید در صومعه عالم دین دارد در بشکم و از پس هر پرده
 زر ۲ بیرون فکرم هر نفسی صد بیت پندار تا خلوت بیابند که بیت
 الضمیم هست آیات کلام صمدش بر در دیوار **در ایستادگی** در
 دیباچه بیان نموده که درین آیات که شهر محترم سینه است مشتمل
 بر مخرقات و کذب و افترا غریزی از اقام آورده نمود که حکیم مؤمن
 کماله که از دوستان و عاقلان حلاجیه آنرا تالیف نموده در رد رساله
 عالم عامه عادل و اگر چه مخرقات این طبع جاهل بحول لیاقت و
 قابلیت جواب ندارد لیکن چون مشتمل است بر کذب و افترا بر خدا
 و رسول و ائمه هدی و اولیا و ائمتنا بنابرین این حقیر فقیر که از
 شاگردان و معتقدان و مستفیدان و مقلدان آن مجتهد الزمان
 بر خود لازم دانست این رساله را در ایصال سیف ضعیف رساله
 باطله طیب عز نور تالیف نمود که شاید مطالب این رساله سبب
 آگاهی و هدایت او شده از مذهب حلاجیه بذهب حق انبی عشر

نمایند

نماید و رساله خود را بشوید و بتوبه و استغفار خود را دستکار
 کرد اند **جواب** انکه این الفاظ را مردم صاحب شرم هرزه گوشت
 نامیده اند چه رساله تبصره المؤمنین تالیف سید نجیب است
 بر احادیث و آیات و کلام علمای شیعه و مضمون یک سخن از
 جمله افترا و کذب نیست پس بدحال کسی که دعوی ایمان کند و آنها
 و مخرقات داند و اگر حینا بجهت اعتقاد بی اعتقادان کذب
 افترا باشد از قایل آن سخنان خواهد بود نه از ناقل کلام ایشان
 و اسم مؤلف تبصره میر محمد مؤمن تنکابنی است و مقال الاسماء
 تنزل من السماء مشهور بین الانام پس تغییر بحکیم مؤمن از اسمان
 الوهیت آن مستحکم خواهد بود و سلب سیادت از و دعوی کمال
 سید المرسلین می نماید و تغییر تنکابن بکیدانی کنایه از عداوت
 بصوفیان کیدانی خاقان الموحدين قدس سره خواهد بود که در
 چاکری سلسله علیه انعا لجناب مشهور و افاق اند و به الواقع این
 مغیر عین مقصود **و اینکه گفت** از حایان حلاجیه العنت بر
 صوته انبی عشری که غیر عالینا خاقان الموحدين و صوغیر شریع
 خوب داند و بدحال مدعی عام قریبی که صوفیه شیعه را خلاص
 لقب دهد و فرقه در اصول و فروع صوفیه و فرقه ضاله و فرقه
 اناسیه نکذارد و اگر بجهت احادیث و آیات جواز اعمال خاصه ایشان

و اینکه گفت

که صوفیه شیعه اند بیان کنند آن کس با حاکم حلیه کوید چنانکه قاضی
قد در هیچ کتابی بیان ننموده که حلقه ذکر و ذکر حلی و سایر اعمال
ایشان مشروع است و اصل امر تکبیر بیان احادیث جواز این امور
تا توان حلی نمود که صوفیه شیعه مرتکب قسم مباح این افعال
شده اند و صوفیه غیر شیعه ارتکاب قسم نامشروع آن نموده بلکه
در هر جا تکبیر جمیع شال پوش و جلّه و مرقاض و ذکر ذکر حلی
و صابجان کرامات و مکاشفه عموماً کرده است و این افعال را
عموماً بدعت دانسته و حال آنکه عالم علوم قدسی مولانا محمد تقی
جلسی در جواب رساله او که نزد نظر فائز است بر کلام و الفقه
و الحکمة و التصوف با تحقیق و الوقوف و الوفاء و الیف بود فرموده اند
که بدعت جایزه نیز می باشد بلکه مستحبّه و ایمنان نیست که هر چه
در اول زمان نبوده بعد از آن بهم رسیده باشد هم بدعت غیر
جایزه و حرام باشد و نه الواقع آن عالم دین در بیان حق کرده است
چهره امری و فعلی که جواز آن از احادیث کتب شیعه ظاهر گردد
و علمای راشدین استنباط نموده باشند جایزه خواهد بود اگر
چهره در سابق زمان معمول نباشد مثل بنای مدارس و پوشیدن
لباس معمول حال با وجود آنکه اکثر از مشایخ کبار مثل معروف
کوخی و جنید بغدادی و یارینید در زمان ائمه علیهم السلام بوده اند

نشین

و اعمال

و اعمال خاصه داشته اند و از ائمه حدیثی در بدی ایشان و افعال
مخصوصه ایشان روایت نشده است و آنکه غیر شیعه بوده مثل
سفیان ثوری واقع شده و با وجود این مراتب قاضی جابر قم
حکم کرده که هر که عموماً صاحبان این افعال و اقوال با کافر
نداند کافر است و با اعتقاد او اکثر علمای دین دارند شیعه
کافر ندیده اکثر ایشان مدح این طریقه و مدح سالک این طریقه
نموده اند و مقالات عالیه اب خاقان الموحّدین قدس سره مشهور
بر آفت و مؤلفات شیخ بهاء المله و علامه و شیخ ابن فهد حلی و
شیخ زین الدین و خواجه نصیر علیم الرحمه و غیره علمای دانشمند
آفت و عبارت طیبی جاهل معمول تدلیس است عام فریب و گنایه
از آنکه هر کس بطبیعت شهرت داشته باشد عوام او را حدیث فهم
از طلب علوم دینی ندانند و الا جاهلترین ناس کسی است که با وجود
عدم سنوای معنوی خود را عالم و عالم داند و با وجود عدم عصمت
را امام اعظم خواند و معمول بر کسی صادق می آید که مانند تلمیذی
تیز قاضی قریحه استیجار نماز و روزه و اخذ مال الله با علم
استحقاق تصدیق عدالت و امامت قاضی جو کند و جمیع نمازها
را در راه اقتدای او فدا نماید و الا سید طیب نیز شاگردان و دو
از طلبه علوم دینی هستند که با دقت اشاره او چندین رساله با انواع

مختلفه توانند نوشت و نباید او را تالیف نمود و مثل قاضی قم یا
دیگری شهرت داد اگر درین باب بشکری دارند مرخص نمایند تا چندین
رساله و اجوبه متوجه مشاهده کنند **و اینک** استاد کذب و افترا
بخدا و ائمه هدی نموده ظاهر خود متصفیان باشد چنانچه
المؤمنین ظاهر میکرد که هر مضامین آن از اقوال محدثین
و علمای راشدین شیعه میشود و معروف به تشیع نقل شده و قابل
هر قول و اساسی هر کتاب مذکور گشته که اگر در آن شک داشته باشند
رجوع بآن کتاب بکنند نمود پس اگر احادیث منقول را کذب و افترا
داشته و فتری محدثین و علمای راشدین خواهد بود نه ناقل کلام
ایشان و تقصیر طبعی بخیب همین خواهد بود که احادیث چندی که دلالت
بر بااحتیاج نشینی و شنیدن آواز خوش و وجود و کرامات و جواز
ذکر جلی و حلقه ذکر و ریاضات نفسانی و سایر افعال مخصوصه صوفیه
شیعه دارد از کتب معتبره جمع نموده و علمای معتدل بفرض دنیوی
آن احادیث را قرون و احادیث خلاف آنرا که نسبت بایشان وارد
گشته شایع ساخته اند تا بیک گوش و عام نرسد و باعث شکست معرکه
نکرد و همه مکلفین مقلد ایشان باشند و احدی از عریضه تقلید
ترقی بر تبه یقین نکرده همه دعای باشند و حال آنکه مادی که
یقین در ما جاء به النبی بلایلی بهم نرسد از تقلید محض خلاص

نیاید از مؤمنین نخواهد بود **و اینک** نوشته که شاید مطالب این
رساله سبب کلاه طبعی بخیب گردد و تویر و استغفار نماید و خود
و دیگران سازد **جواب** آنکه ازین کلام ظاهر میشود که اقوال یا مبادی
و عدالت قاضی جایزیم باعث دستکاری باشد و بیان احادیث
نبوی و پیروی علمای راشدین شیعه غایت و الادب بصیرت
المؤمنین چیزی که منافات بدین داری داشته باشد مذکور
و این معنی معصیتی نخواهد بود که تویر باید نمود **و اینک گفته** که سبب
هدایت او کرد **جواب** آنکه چون تواند بود که تقلید قاضی خود در
امور دینی باعث هدایت مؤمنی گردد و افسوس که کان مؤمنان کیان
فاستقلا لیستون **و اینک گفته** که رساله خود را بشوید این امری است
که در باب شستن کتاب و آبی که جامع کتب اربع احادیث است نسبت
بعالم مؤمن محقق و مؤید موفق مولانا محمد حسن نیز از جانب قاضی
جو رقم عز صد و دریافت است و ظاهر شستن باطن از لوث
حب جاه و استکبار و تعشق منصب و امامت عام انسی باشد
فتح دوم در جواب تالیسانی که در خط طریقه صوفیه انتفی
عشری و حلاجیه نموده و گفته بد آنکه اعظم خطاهای این طبعی
بی توفیق اینست که حلاجیه را که ملا حده و زناد قرارند اولیای نام کرده
و انبیا و اولیاء الله را بخانیده و از خطاهای عظیم این طبعی غافل

اینست که گفته از کتاب مقالات فیه می شود که طریقه عالمی نجاب
سلطان العارفین عین طریقه حلاجیه است و این دعوی باطل است و آن
کرده که مطالب مقالات را فیه می ده و ملاحظه او این مقالات کرده که در
مذکور است که سلطان العارفین تقیه می کرده چه در مجلس شیعه
و سنی جمعیت می کردند و لیکن آن عالمی نجاب اسرار مذکور را
بخواص شیعه می گفت و از سنیان مخفی می داشت و تا بهمان حال
نیترخدا تشتردد می کردند و آن عالمی نجاب در جوابی می فرمود
می گفت و رعایت تقیه می کرده و بنا بر آن گاهی با اصطلاح خلایق
گفتگو می کرده و حاضران مجلس گفتگوها را می نوشتند و آن
دانشمند هوشیار مطالعات مقالات کند می فهمد که کدام گفتگو
اعتقادی است و کدام موافق تقیه خیا می که گاهی می شنید که شتم
بر احادیث بسیار که بر وجه تقیه صادر شده پس که دانشمند هوشیار
مطالعه کتب حدیث کند در میان تقیه و غیر تقیه فرق می کند اما
جاهلان از این خبر ندارند چون این طیب بنابرین وقوفی و که
شعوری مطالب مقالات را فیه می ده و گمان کرده که طریقه عالمی
جناب عین طریقه ملای روم و شمس تبریز و محی الدین و امثال
ایشانست این طیبی و قوفی باید که از گفته ناصواب خود توبه کند
و من بعد روح بر فوج انعامی نجاب نیازی ندارد بلکه سزاوار است

که این طیبی و قوفی بطیبات ناقص خود اکتفا کند و در امور دینی
و احادیث نبوی و حدیث خل نماید و خواجه بدین خدا و رسول صلی الله
علیه و آله و رسالت **جواب** آنکه الحد را چنین متدلسی که
چشم انصاف نیست و لباس غیر تبلیسی نیست چه هیچ ساحری
قدت بر چنین چشم بند نیست و این از مرام ستمهای عام
قوی است که ملکه او گشت چه در تبصره المؤمنین اصلا طریقه از
حلاج مرقوم و معلوم نیست و کتابی از مشهور نبوده که علماء دید
باشند و از آن نقل نموده و غیر از رسائل قاضی جابر قمی لفظ حلاج
و کسی دیگر بر طریقه صوفیه شیعه جاری نساخته است
و تالیس دیگر آنکه عبادات تبصره المؤمنین را بعینه نقل کرده و
خواسته در هم بافته است و گمان کرده که اهل ایمان بدو و مطاعه
تبصره المؤمنین بجز اینها نیست بمولف آن داده قبول
خواهند نمود چه او خود را مقتدای عام میداند و مریدان او
با وجود منصب قضای خود عبادت می خوانند اما بحمد الله تعالی
که محتاج سوادان معنوی و یا کان بی مرض غرض دنیوی بفریب
محدث عامی بی معنی فریفته نمی شوند اینک این فقری گذاشته
که در تبصره المؤمنین مذکور است که از مقالات فیه می شود
که طریقه عالمی نجاب صاحب مقالات عین طریقه حلاجیه است

جواب انکه این لفظ و این معنی هیچیک در اینجا مذکور نیست بلکه
 مناط اعتبار طریقه معرفت کونجی و جنید بغدادی و سایر مشایخ
 سلسله شیخ زاهد کیلا خواست و معروف و جنید و اکثر مشایخ
 مقدم بر علاج اند اگر علاج هم اینطریق پیدا داشته باشند و معروف
 خواهد بود نه بعکس و این منکر حق با سحر هر یک از مشایخ را
 اهل بدعت شمرده و تکفیر نموده و بدستور مناط اعتبار اقوال
 شیخ بهاء الله و خواج نصیر و میر محمد باقر داماد و شیخ ابن
 و شیخ ابن فهد و سید جید و امیر و سید رضی و علم الهدی
 و علامه علی و شیخ زین الدین و اکثر اقوال ابن بابویه و ابن طاووس
 و کمال بن زیاد و غیره علمای شیعه است نه اقوال اهل الحق و علم
 دوم و شمس تبریز و غیره بلکه دلائل تشیع ایشان از علمای شیعه
 نموده اند پس مشخص شد که این مفرق از غیر می خواهد داشت خود
 بکمی نیست میدهد و تکفیر نمیکند و حلاجی با صطلح این بزرگ
 عبادت از اینها حد عظیم الشانست **و این که گفته** که عا لایعنا ب
 خاقان الموحدين قدس سره تقيده مي کرده **جواب** انکه اگر تقيده
 مينمودند بایست که مدار علمای سنی روند و از ایشان اتحاد
 بشنوند و در نمازها بایشان اقتدا کنند چنانکه مردم بخاره قم
 نزد قاضی جود قم لایعلاج میروند و بجهت تقيده اقتدا با او میکنند

و سید نور الله

تا از انجا

تا از انجا که او این باشند سبحان الله عامیان چرا اینقدر بجا
 باشند که قبول کنند که کرامات و کاشف از روی تقيده از خاقان
 الموحدين سر بریده و حلقه ذکر و وحی و غیره افعال همیون
 او بجهت تقيده بوده و این که در مقابل آن ذکر و استعراذ تقيده
 اقوالست که بعضی از آن موافق حال سیال از آن جناب سر بریده
 چنانکه در احادیث نیز این معنی جاری است فردا افعال بلکه جمیع
 افعال موافق مضامین احادیث است و تقيده در آن دخل ندارد و در
 افعال وقتی جاری که جمیع مکلفین را بر آن بکنند شاید سنی
 در نمازها و اشغال آن نه این که جمیع مکلفین را بکنند که باید جمله
 نشین باشند یا کلمات بنمایند پیاده عاجز و بی خود و بوقدر
 تسلیم هرگاه مومن غرض نفسانی بر مزاج اصل امام اعظم قم غالب
 نشده باشد چرا تقيده را مشایخ سلسله متعالیه شیخ زاهد علیه الرحمه
 نیز جاری نمیداد و بی لفظ حلاجی میخواستند **و این که** نوشته که
 متا لا انهم هیئت **جواب** انکه اگر مؤلف بصره المومنین فهمیده
 باشند شیخ بهاء الله و سایر علمای شیعه فهمیده خواهند بود و انکار
 نمیتوان کرد که از مقالات تصوف افعال خجاست و تصوف مشایخ شیعه
 سلسله فهمیده نمیشود و بدستور معلوم میشود که ذکر جامع میروند
 و با اعمال مخصوصه صوفیه اتنی عشری که مشبیه از احادیث است عمل می

تقيده

و عجب آنکه گفته که خاقان الموحدين
 حرف نوزدهم در حلاج
 دانسته گفتند چنانکه
 خزانة و تقيده را بکن
 هر چنان مقرر کردی

نموده اند و همین قدر فهمیده که بجهت الزام قاضی که منکر آن
عالیجناب و متباین کبار است پس آنست که گوئی که حلقه ذکر و غیر
افعال از آنها لایجناب شروع بوده و از سایر مشایخ آن سلسله
بدعت بوده و دقیقه و دلیل خصوص را باید بیان نمود
و حال آنکه این منکر حق جمیع افعال را مخصوص صوفیه سنی
و حلاجیه دانسته و در کتاب برای خود تفسیر نموده و معروف
کرده و بنفید بغدادی و مرئی سقایی و غیره و اگر مشایخ آن سلسله
متعالیه اند با سیده نام برده و تکفیر نموده و در طوایف معتزله و یونانی
خود نوشته اند که بعد از هر نماز بجای تسبیح ایشان را و معتقدین
ایشان را که حکم بر تشیع اینجاست کرده باشند این کنند
و شیخ بقاء الله و سایر علمای شیعه را از پیغمبر ملعون
داشته است که ایشان مشایخ کبار و راستی داشته اند و تصدیق
بر مشرعیته و جد و حال و ذکر و عمل و سایر اعمال ایشان
نموده اند و لفظ عشق بر زبان رانده اند و ظاهر میشود که
مراد قاضی منکر حق متقی صوفیه عالیجناب خاقان الموحید
قدس سره است و دلیل بر اینست که از این عالم نام عقل
نسبت بصوفیه اثنی عشری نوشته و تصریح نموده که تشیع را
از ایشان قبول میکند که صوفیه در عالم نمی باشد و جماعت

صراح تشیع راستی دوازده امامی نام کرده و تکفیر جمیع را
صوفیه شیعه را حلاجیه و ملا حیده و زنادقه لقب داده و در سالها
نزد حکام و نزد هر رئیس دینی و عامل جزوی فرستاده و در
هر بلدی چند نفر از مریدان خود را کاشته که از راه معطر و در
دین داری بعوام کال انعام بی دینی صوفیه را ظاهر سازند و
اتحاد در مذمت ایشان مثل یا اهریبه علیه الله وضع کنند و از انجمله
این حدیث است که در بلاد خراسان نزد هر عامی موجود است او بهر صوفی
که می رسد بر او میخوانند قال النبی صلی الله علیه و آله لا تقوه الشاعة
على الحق يخرج من ائمتی اسمهم صوفی لیسق و ائمتی یهود ائمتی یلقون
رؤسهم للذکر و یفنون اصواتهم بالذکر یلقون ائمتی طریق
الابرار بلیم اصل من الکفار و هم من اهل النار طریقه شیعیه کشفه
الحمار قوطی قول الابرار و علم عمل الفجار و هم من اهل النار
لیس لهم ایمان و هم یحبون باعمالهم لیس من علمهم الا التقرب و از
مضمون این کلمات ساخته مذمت حلقه ذکر مراد است و این بر حلقه
ذکر توحید خانه های یونانی و اردو و خصوصاً حلاجیه و فرقهای
ضال ندارد و در سبایل قاضی قمر راجع که از صوفی زادگان قدیم سلسله
علیه عالییه بوده اند الحال بجای صحیفه کامله میدانند و بجای رسید
که تزلزل در اعتقاد جمیع صوفیه آن سعادت مند راه یافته است و صوفی

صافی اعتقاد نایاب است و حکم کو کرد اگر دارد و وقت آن شده که باید
نیابت صاحب الزمان صلوات الله علیه از بازیهای غیابانه بجدال ظاهر
تر کند و قبل ازین بیست و نهم سال مردم قم سببی بجهت سکه او شربت
داده بودند و در لشکر و اقواء افتاده باین عبارت کرد این سکه را
بقم ظاهر نایب صاحب الزمان ظاهر و مردم را اعتقاد اندکستم
ظریفی نسبت با و کرده باشند و این مرد محیل فرورد چندی
مسالت که دست از سر جمیع ملای باطل برداشته و بصورت
پرداخته است که مراد او از شداد عوام پیرو بایست بدعتهما
ابو حنیفه را که اکثر عوام نمیدانند بنویسد و شربت دهد
و اگر مراد او صوفیانی است که این زمانست معارضه او با
ایشان باعث شوکت و جاه نمیکرد چه ایشان پیاده جنگ
اند که نه نام دارند و نه نشان پس ظاهر است که مراد او
تنقیص شایخ سلسله خاقان الموحیدین قدس سره است که
تسلط ظاهری بر سایر فرقهها دارند و بر عالمیان ظاهر است
که بدان هر فرقه در ظل عاطفت نیکان آن فرقه میباشند و
خواهین کامکار و سلاطین عالی تبار این سلسله مقدسه که
دولت روزافزون خاقانیه متصل بقیام الخلیفه کرد
بجهت صوفیان بکتابی و مولوی و انانی عشری ایران تکیه های

ووظایف عظیم مرتضی فرموده اند و بدو نیکی در ایشان
منظور نداشته پس بایست بمضمون الناس علی دین ملوکم
این بی باک عمل نموده مراعات لطف بیغایات را منظور دارد
نه اینکه جمیع عالم را با مامت خود دلالا کند و منکر خود را کافر
داند و در ظاهر تقیه کرده گوید که خاقان الموحیدین مستثنی است
و مسلک شایخ صوفیه نداشته است و مقالا را بر او بسته اند و
خفیه اش را بصوفیان کند که چون جیل و تزویر نموده ام
نمی فهمند و بلعن و طعن مشغول باشند و بمضمون آید و اقیه
الهدایه عمل کند و اذ القوال الذین آمنوا و آتوا اذ اخلوا
المشیا طینهم قالوا انا معکم اما نحن مستهزون و عجبت از آنکه
ازین مزور محیل قبول این مضمان مکرآمیز کنند و حکم او را
مطاع و با وجود حکومت جو زایل نام بحق اند و طرفه تر آنکه
با این اعمال تزویر و اعتقاد خبیث درین رساله قیدی نماید که
این طبعی و قیود در امور جیله گری باید از گفته ناصواب خود
نور کند و من بعد روح پر فتوح انعام الجناب نیاید آورد و حال
آنکه نزد صاحبان سواد و بی سوادان صاحب ضیاف ظاهر
که چه کس روح مقدس مطهر آن بزرگوار دین را می آرد از باطن
پاک مقدس آن مرشد راه حق و از باطن شایخ کبار سلسله

که بیرون آمد ظاهرین اند و از ارواح کامله علمای صوفیه اش
عشری امید میدارد که درین نشاء بشمار از کرامات مطون ایاست
این منکر حق را که منکر کرامات چاکران معصوم آگاه سازند و ندانند
است که مؤلف بتصوره المؤمنین نسبت باین مفری محمل متعصب حکم
مؤمن الطاق دارد نسبت بامام اعظم چه جمیع قباچ ابو حنیفه را
بر ملا میکرده و از هر عجیب تر آنکه مؤلف بقصره المؤمنین که احادیث
جواز اعمال صوفیه اش عشری را در ساله مزبور جمع نموده و محمل
مشروع بیان کرده است در نظر عوام او را حایح حلاجیه جلوه داده است و
خدا و ائمه هدی شوم ندانند **و اینک** امر بتوبه نمودن ظاهرین بذهاب
صوت خاقان الموحدين قدس سره را توبه مقبول نباشد **و اینک** نوشته
است که بلکه سزاوارانست که این طیب بی توفیق بطیبات ناقص خود
اکتفا کند **جواب** آنکه بی توفیق کسی است که علمای دین را شیعه را
کافر داند و مقلدان ایشان را حلاجیه خواند و اکتفا نمودن بطیبات
با وجود شهرت او در بلاد ایران و هندوستان از طرف التمس است
هر گز بجای طایفه نبوده و از نقصان خود خبر دارد بخلاف قاضی مفری که
که صاحب سواد آن تصدیق علم و فضل او نموده اند و از خود پسندند و
جمل مرکب دعوی نیابت معصوم میکنند پس سزاوارانست که او هم
منصب ناقص قضای تم اکتفا نماید و دعوی سلطنت ظاهری و باطنی

که مخصوص معصوم نکند **و اینک** گفته که در مورد پیشه مدخل نمایند
جواب آنکه این حکم نقیض آنست که در دیباچه این رساله قید کرده و گفته
که بر جمیع مکلفین واجبست که دانند که در تاجیه شیعه اش عشری اند
و دانستن این معنی بجز تقلید امام اعظم که حدیث بمنقول شرعا
جایز نیست و باید بدلائل واضح و دانت و در بعضی احادیث غرض نمود
پس مدخل در امور دینی ندادن و تحقیق دین خود واجب آنست
مذهبه تائید ایت که امام اعظم تم اختراع کرده اند و اگر بسبب این که
طبیعی در دین مکلف ندانند پس چرا در جواب جانین متحمل این همه
کذب و افتراء و تسویلات شیطانی باید شد **و اینک** نوشته که خرابی
بدین خدا و رسول رساند **جواب** آنکه اگر خرابی دین از بیان احادیث
صحیح کتب معتبره شیعه است پس صاحبان کتب معتبره خرابی رسانیده خراب
بودند تا قیام الامتثالان مثل طیبی مؤلف کافی و سید رضی الدین مؤلف
فیح البلاغه و ابن بابویه مؤلف امالی و غیره کتب و شیخ بهاء الدین محمد
مؤلف کشکول و مؤلف دهر و غیره رسانند آن و اگر خرابی دین
بنظر انصاف مشاهده کنند خواهند دانست که قول و فعل عالم
مفتون بدینا است خصوص کسی که بنده خاص رب جلیل مولانا
خلیل دیاب او فرموده باشند که شیطان بالفعل در بلده قم یا
تحت الخنک نماز جمع میکند **فتح سلیم** در جواب تدلیس

که در ضمن احوال علاج نموده و گفته که اگر پرسند که علاج که طبیعت
 از تابعان و مریدان او از کجا بوده و در چه کسوت و بر چه صفت بوده
 در جواب گوئیم که عالم ربانی در کتاب تحفه العقول گفته که عطار در تذکرة
 الاولیا گفته حسین بن منصور علاج از مضای فارس بوده و آنالقی گفته
 و در بغداد بقتل رسیده و حکایت رفاقت او با اسک بیان نموده و دیگر
 اختیار نکرده بود **جواب** آنکه چون علاج مانع فیضیت بنابر آن
 ذکر جمیع حکایت او را لازم ندانست تا ناوی و عذری از وی باید جست
 و علاج مزبور را احدی از صوفیانی عشق از مشایخ شمرده و مناسط
 اعتبار مشایخ انقی عشری اند و بدستور تذکرة الاولیا را بغیر قاضی جو
 تم کسی اعتبار نموده و مؤلف آن معلوم نیست و در دیباچه کتاب نام کسی
 مذکور نکرده و ممکن است که صوفی غیر انقی عشری و مریدان خود او را
 نوشته باشند و بر تقدیری که عطار نوشته باشد دلیل بر بدی
 صوفی انقی عشری نمیشود چه علمای شیعه هر سخنی که از عطار و غیره
 که موافق مذهب شیعه است اعتبار نموده اند و هر چه مخالف بوده
 از جمله افسانهها دانسته اند و بدی و بیکی اشخاص منقول نیست بلکه
 مطلب آنست که صوفی انقی عشری هم می باشد و صوفی منقسم در فرقهای
 ضال نیست پس وی بر معنی فقری بی انصافی که شخصی که علاج را
 شناسد و مذهب او را نداند آن شخص را حلاج و مرید حلاج گوید که گاه

سلسله

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

مؤلف

مؤلف بقصره المؤمنین قاضی قهر که مدعی نیابت امام ابابین است
 عظیم اعتقاد بامامت بلکه اعتقاد بدانش او نداشته باشد چون
 حلاج نامشخص را اعتقاد داشته باشد و اینکه اعتقاد بخوب
 بعضی از مشایخ سلف و صوفی با الفعل انقی عشری دارد از آنست که
 تشیع ایشان را یقین کرده است و الا جانب هر که با علی نه نکوست
 هر که گوید با حق ندارد دوست چون قاضی جو تم احوال علاج را
 بیان نموده ما مردم او را خوب ندانند و نه الواقع بیان حق نموده
 بنابر آن واجب آنست که از احوال او آنچه تحقیق پیوسته بیان نماید
 تا ظاهر کرد که چنانکه مناسط اعتبار نیست احوال قاضی جابر را
 نیز اعتبار نکنند و او را موثرد ندانند **اگر پرسند** که قاضی جابر
 که بعضی از عوام او را بهتر از جمیع علمای سابق و لاحق میدانند
 و جمیع احکام او را موافق حکم خدا و رسول دانسته و تکیه و تکیه
 در وجاری نمیدانند و منکر امامت او را ملحد و بدعتا میدانند
 از کجا بوده و در چه کسوت و صفت بوده و می باشد **در جواب**
 گوئیم که بشیاع رسیده که او از غیر ذابا دیش از ویر محمد حسین
 نانو است و مدتها با اجاره و او باش و کا و بازان شیراز معاشرت
 داشته و در واسطه عمر اراده کسب معیشت کرده سواد لفظی هم ساینده
 و چهره اینکه آنچه از و در ایام معاشرت اجلاف دیده بودند محو کرد

حلاج مر

مجاوران مشرف شده و سید شرف الدین علی از مدس او را
 رانده و قابل شنیدن احادیث ندانسته بعد از آن چند کاهی چیدن و
 بوده چنانکه خود اقارب آن در ساله حقیقه که نزد عالم ربانی مولانا
 محمد تقی مجلسی فرستاده بود کرده و چون یافت که بعد از مشقت
 بسیار اهل کاشغه از عان بخواب خواهند کرد و شربت درویشی
 مانع حجاب و مطالب دنیوی است پشیمانی با عدم عدالت که
 اعظم مناصب ریاست عام است از کتاب خود خصوص نماز جمعه
 از نیات امام متبادر میکند و بعد از استقرار و عام فریبی
 احداث بدعتی چند نموده که نزد احدی از متشرعین خفه شروع
 نیست یکی جنس زن است که در زمان پیغمبر خدا صلوات الله علیه
 متعه میشدند و اختیار خود داشتند و زنان مغنیه می بودند
 و اگر زنا می نمودند متعه جاری می گشت نه اینکه احدی
 را تعیین کنند که جنس زن متعه رو و مغنیه نمایند و هر که
 متعه خواهد آن شخص بدون اختیار آن زنان با و دهد یا آنکه
 تا آن پاسبان بان راضی نباشد نتواند متعه شد بکمان اینکه
 مباد از نائی واقع گردد و کمان کرده که پیغمبر خدا این معنی را در زنان
 نمیدانسته است و یا میدانسته و ضبط ایشان فرموده اند و ازین
 غافل که بر حاکم شرع اجرای حد شرعی لازم است سلب افعال

اختیاری

اختیاری و این بدعت دانی از منکطفی نام کرده و چون باقی
 بازگشت جمعی از اعراب و عزایت بدگاه او بنابر آن امر
 دانسته است و با وجود این عمل اختراعی چند بعد از اهل
 بدعت میداند که هر ای سال دود هیز خانه سر سق طریقه و بعد از
 نماز خفتن تا صبح بویایی استاد و ذکر خدا میکرد و در تحفیه
 الاختیار و فرقه رساله و قوقه حکم نموده که این عملی شبیه بدعت
 دیگر از بدعت با دهل و بیدق رفتن بمانعیدین است و در
 احکام شرعیه هرگز در مردم بر فتاوی باطله خود که موافق حکم
 الله نباشد و منع پیغمبازی اعلی و اعدل از او و محمود و شایسته
 مردم را که کولات را بکار و افسرهای او بزد با جاره آن
 زیاده شود و بسیار اموری که بیان آن باعث اطناب و منطرب
 تقصیر کرد **دوم** ایس **دیگر** آنکه بیان کرده که آیا غیر قاضی قریب
 از علمای متوجه ابطال طایفه طایفه شده جواب گوئیم که این بایوم
 در کتاب اعتقادات حکم بر کفر و ضلالت او کرده و شیخ ابو جعفر
 طوسی در کتاب اقتصاد او را ساحر شمرده و از آن ملاعین
 دانسته که بدعت و دعوی و کالت صاحب الزمان می کرده اند و علامه
 حلی او را از کفرهایان شمرده بود و مؤلف تبصره العوام و ملا
 احمد از دیلی او را از کفر و شمرده اند و این طریقه که این طریقه

و این بدعت دانی از منکطفی نام کرده و چون باقی بازگشت جمعی از اعراب و عزایت بدگاه او بنابر آن امر دانسته است و با وجود این عمل اختراعی چند بعد از اهل بدعت میداند که هر ای سال دود هیز خانه سر سق طریقه و بعد از نماز خفتن تا صبح بویایی استاد و ذکر خدا میکرد و در تحفیه الاختیار و فرقه رساله و قوقه حکم نموده که این عملی شبیه بدعت دیگر از بدعت با دهل و بیدق رفتن بمانعیدین است و در احکام شرعیه هرگز در مردم بر فتاوی باطله خود که موافق حکم الله نباشد و منع پیغمبازی اعلی و اعدل از او و محمود و شایسته مردم را که کولات را بکار و افسرهای او بزد با جاره آن زیاده شود و بسیار اموری که بیان آن باعث اطناب و منطرب تقصیر کرد دهم ایس دیگر آنکه بیان کرده که آیا غیر قاضی قریب از علمای متوجه ابطال طایفه طایفه شده جواب گوئیم که این بایوم در کتاب اعتقادات حکم بر کفر و ضلالت او کرده و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب اقتصاد او را ساحر شمرده و از آن ملاعین دانسته که بدعت و دعوی و کالت صاحب الزمان می کرده اند و علامه حلی او را از کفرهایان شمرده بود و مؤلف تبصره العوام و ملا احمد از دیلی او را از کفر و شمرده اند و این طریقه که این طریقه

عالم ربانی داشته باشند ساخته که او منکر اولیاء الله است بلکه او منکر
حلاجیه است که ایشان دشمنان و بدنام کنند اولیاء الله **حلاج**
انکه قاضی قمر الاعتقاد اینکه کتب مذکوره را حدیث قدیمه و معتدله
که حلاج ساحر مر دود است و لهذا در بقصره المؤمنین اصلا
متعرض احوال او نشده و سخن درین است که آیا صوفی اثنی
عشری می باشد یا نه و اعتقاد قاضی قمر است که شیعه صوفی
نی باشد مگر عالجیانی خاقان الموحیدین قدس سره که سلسله
او غیر سلسله مشایخ بوده است و جمیع مشایخ را حلاجیه نام
کرده و جمیع افعال ایشان را بدعت دانسته و مدار این مثنی مغری
اینست که هر کس که بصوفی اثنی عشری اعتقاد داشته باشد و
افعال ایشانرا مستنبط از احادیث داند او را حلاجیه میگوید و هر
خواهد بر قالب زند و مضمون اینقال مصداق حال او میتواند
بود جاهل از نقصان پیش بخت بیامیزد **انکه بدعا میشود**
چشمش دهن و اینکند **والا چند در چند است** که کسی باو گوید
که چه میگوید در باب خواجہ نصیر و شیخ بهاء المله و شیخ زاهد
کیلائی و غیره که ایشان در تشیع معترفند او در جواب گوید
که حلاجیه مذهب ندارند و حلاج مر دود بوده و نه الواقع حلاج
ماغنی فی صوفیه شیعه نبوده و نیست و اینکه علامه و شیخ

حلاجیه

صفت

بیان مراتب علوم رسمیه فرموده اند من العبادات ضر و بآخر
فان الاعمال الواجبه غیر مخصوصه فیما ذکر بل من الخارج عن ابواب
التي رتبها الفقهاء و فی تکلیفات لا توجد فی کتاب البیوع و
الاجارات و غیرها من کتب الفقهاء بل الیمن الرجوع فیما الی علمای
الحقیقه که کتبهم المرویه فی ذلک و از کتابهای عام قریب قاضی
جود قمر ظاهر است که اصل اینطریقه را بدعت میدانند و موارد او
اعتقاد بدو نیست پس شخص شد که طیبیدیم در منتهی مغری
و درست یافته است که او منکر اکثر اولیاء الله شیعه است و لفظ
حلاجیه ایشان را اقطی است که شامل همه دانسته است **و اینک**
گفته که حلاج دعوی و کالت صاحب الزمان بدو رخ کرده بود
گفته است ظاهر از دعوی نیابت معصوم بدو رخ کردن قصودی
در دین کسی بهم نرسد چنانکه قاضی جود قمر مدعی آنست و در باب
احادیث قضای این رساله نیز اقرار باین دعوی شده و غیر قریب
بتوفیق الله تعالی جواب این نیز نوشته میشود عجیب تر آنکه حلاج را
با وجود قرب زمان ظهور امام معصوم بسبب دعوی و کالت کاذبه
از قمر پیرون کردند و این ساحر عام قریب کذاب را با وجود تحقیق
ایام غیبت کبری با دعای نیابت کاذبه مسند نشین محکمه قضای
قمر و امام نماز جمعه میکنند **و ایس دیگر** انکه گفته که با اعتقاد قاضی

اولیاء الله ائمه اثني عشرند و بعد از آن دوستان بوی روان
ایشانند که بصفات کمال موصوف و بطاعت خدای متعال معروفند
بوده اند مثل سلمان و کیمیل بن زیاد و ابودر و مقدار و عمار و خذ
و جابر و اویس قرنی و یسئم ثمار و مالک اشتر و جعفر که اسم
ایشان در کتب رجال مذکور است و جهاد دیگر که بعد از زمان ائمه
العلماء بوده اند و نزد امامیه معروفند و از جمله اینها علی بن ابی طالب
سلطان العارفین است **جواب** آنکه سلمان و کیمیل و غیره را که نام
برده نزد شیعیان مسلم الثبوت اند اما نزد اعتقاد قاضی قم
می باید که سلمان و کیمیل بی اعتقاد باشند و بجهت تقیه بدستور
عالمین با خافان الموحدين از خویشان شمرده باشند و تصریح
نموده که کرامات از غیر معصوم سر نمی زنند و هر که اعتقاد بکرامات
غیر معصوم داشته باشد بی اعتقاد است و باعث عقاب است
و سلمان علیه الرحم صاحب کرامات بوده چنانکه در اخبار صحیح
وارد است که آن مقدس پای خود را بجای هم در زیر دیک بر
افروخته بود و با دوزان تعجب نموده و بدستور بی اعتقادی او
بکیمیل نیز ظاهر است که اصلا احادیث کیمیل را منوط اعتبار
نمیدانند و حال آنکه نزد علمای شیعه در غایت اعتبار است و بی
اعتقادی او بعلیه خافان الموحدين قدس سره از علمای شیعه است

که هیچ يك از افعال و اعمال همایونش را مشروع ندانسته است
مثلا چله نشینی و ذکر جلی و وحید و غیره و لهذا چون این افعال
بدعت میدانند بزبان میگویند که تقیه میکرده که اگر ناشروع
نمیدانست بلفظ تقیه بی معنی پناه نمیداد و انکار کرامات
و مکاشفه را چه گوئیم **فتح چنانهم** در جواب تدلیسات
و تزویراتی که در ضمن بیان اولیاء الله نموده و گفته است اگر
پرسند اولیاء الله نزد شیعه چه کسانیند جواب گوئیم که چنانچه
اند که تحصیل معارف دینیّه از طریق اهل بیت کرده باشند
و با کفار از کرمات اللذات دل را معا لجه کرده اند و با نفس آماره
مجاهده نموده و بدستبازی توفیق شیطانی از مغلوب ساخته اند
و بنور یقین دل خود را منور کرده اند و خدا را عبادت کنند از
روی محبت نه از خوف نار و طمع جنت و رقصیدن و خردن
و غنا کردن و غشیا زی نمودن را قیصر دانستند **جواب** آنکه
جانان بان ما مبین میگویند فی الواقع مراد از اولیاء الله انفسهم
جماعت اند و این صفات مستنبط از احادیث است و کسی که
مدعی وجود صوفیه اثني عشری باشد او را مراد صاحبان این
صفات اند و مشایخ سلسله شیخ زاهد کمالی علیه الرحمه
و علمای شیعه صوفی را صاحب این صفات میدانند و جان

میکند که این معنی را بر عوام و مفتی ایشان خاطر نشان کنند اما
قابل این الفاظ اعتقاد باین صفات ندارد و بجهت بازی دادن
مردم این صفات را نوشته که او را منکر ندانند و دلیل اثبات
این مدعا آنکه در تحفه الاخبار قلع صوفیه نموده که ایشان را
اعتقاد است که عبادت بجهت خوف عذاب و طمع جنت
خوب نیست و این خلاف فرموده رسول صلی الله علیه و آله است
که در راجعه فرموده اند اعوذ بک من النار و استلک الجنة و
ایضا قابل شده که خدا را عبادت کند از روی محبت نه از خوف
نار و طمع جنت و از کتابهای او ظاهر است که سوره یقین
قابل نیست و هر کس را مقلد می خواهد باشند نه صاحب یقین و
الحکم بریدی طریقت و حقیقت و حکمت نیز کرد فی الواقع
یقین بامام به التو از سلوک و ممارسته بهم میرسد نه از
تقلید محض و مغلوبه ساختن شیطان نه بشماره یقین
بهترین صفات بشری که بعد از غلبه کسب های الهیه هستند
و استلزام نماید و مجاهده با نفس و استقامت عبادت حق
که مشروط بر ایمان نباشد که چهارم المذات که عبادت
از عوالم دنیوی و ملاح است یعنی کسی که خود را ندیده بشمارد
و صفات نداده باشد از صفاتی که لفظ مرکب را بر زبان داند

و مردم منتظر از دعای معرکه قضا باشد و اگر روزی چند
از مؤمنین اقتدا بکمی کنند در عقبت کرد و غائبین صوف
نماز را کوفیان پیوفا گوید بلکه صفات مردگان رفع انانیت
داد اند و یارکان دنیا را کافرانند و مرده است که دیگران
بر او نماز نکنند نه آنکه از جهت ترس باو اقتدا کنند و این معنی
بر آتش خضی و قتی ظاهر میشود که از منصب قضا معزول گردد
و کسی با تقیه ازو نباید نمود تا یقین او حاصل گردد که هیچ
افسانه و افسون چند است بجان خواص که اینارزش خندا
و در قصید و پر خیدن و غنا کردن که قبیح است و جدریا
است که رام کردن از ان حبه جاه است و در جواز و جدی
اختیاری احادیث در تبصره المؤمنین مذکور شد و صوت
حسن غیر غنا کردن است و احدی ثابت نکرده که اقسام او از
خوش غنا باشد و هر که این دعوی کند از جمل مرکب خواهد
بود و بر او لازم است که اول تکبیرها جاتیان بالای شاره ها کند
و در وقت پیش نمازی بنشیند و گوش گذارد و الا در حلقه کرد
صوفیه انشی مشرقی غیر از مؤذنان تا صباح میخوانند چیزی
دیگر شنیده نیست و در جواز شیطنت او از شیطانی است
بسیار وارد شد اما اگر گویند که سماع غیر سماع است

و او از خوش دانائی نوری نیست جواب آنکه شتر از نای عرب در ^{سرا}
اگر آدمی را نباشد خواست و عشق باری نمودن نزد هر کس
مذمومست و احدی از صوفیه انی عشری قایل بخوبی آن نشده
و اگر فرموده شیعه قایل باشند لا تریم و از سره و زور آخری
تدلیس دیگر آنکه گفته است اگر پرسند که اولیاء اهل سنت
چه کنند جواب گوئیم که جماعه حلایمه اند که بارتکاب لموردنیه
مثل کبریت فر و خن و کذا و کردن و دست زدن و عشق باری
با اهل دین کردن و اختیار نیک و نام نداشتن و حیا و شرم از خود
دفع کردن و ریاضت کشیدن و بحقیقت رسیده باشند شریعت
و طریقت را ایشان ساقط نموده باشند و حرام بر ایشان حلال
کر دیده باشد و دعوی تناسخ و وحدت وجود کنند و دیگر
دعویهای باطل کنند که در تحفه الایثار و کشف الاسرار و تحفه
العقلان مذکور است **جواب** آنکه این صفات قلندران و مبایحان
و کسی مدعی آن نیست که جمیع فرقهای صوفی خوبند بلکه سخن
صوفیان شیعه را واحدی نکشته اند که شریعت ساقط میکرد
و حرام حلال میکرد و چه خواهد نصیر و مشایخ سلسله شیخ زاهد
علیه الرحمه و شیخ مبداء المله و شیخ زین الدین و ملا محمد تقی مجلسی
و سایر علمای صوفیه شیعه به تناسخ قایل نبوده اند و وحدت

وجودی را که ایشان قایل اند نه آن معنی است که حلولی قایل است
و در تبصره المؤمنین اقوال حقیر ایشان مذکور است و ظاهر
میشود که منکرین را این لفظ بدی آید و الا در معنی جزو حید
حقیقی نیست و آن از اصول دین است و همچنین بیان شده که
و جدی اختیار نداشتن نیست اگر کسی با اختیار در کار باشد
قدحی بمشایخ صوفیه شیعه نمیرساند و مشخص میکند که این
امور را بیان کردن تزویری است که عامیان خوبان ایشان را
که اعمال ایشان از ریاضت شد از اهل ریاضت نفرت نکند و هر داند
داند چنانکه منکرین طالب علمان گویند که ایشان علم را بجهت
مناصب و جمعیت بهم رسانیدند و پشمار شدی و زردی
و نماز که فتن و امثال آن تحصیل نمی نمایند و فی الواقع هم طلبه
علوم را این مطلب نیست ما حاصل کلام آنکه چون قاضی جوهری
در رساله صریح نوشته است که ریاضات و مکاشفه و کرامات
و وجد و حال و ذکر جلی و غیره افعال صوفیه نامشروع و بدعت
و اهل بدعت کافرنند و هر کس که ایشان را کافر نداند کافر است
در این مقام که باید جواب هر یک را بیان نماید که چرا جمیع افعال
ایشان بدعت است و دانسته است که مشایخ سلسله شیخ زاهد
و غیره علمای شیعه موکب این اعمال بوده اند بنا بر این عاجز گشته

صفات دیمه بعضی از متصوفان که از خیران سالکین هستند
درهم یافته و عامیانه آنچه میخواهند میگویند و عمر خود را صرف این
قسم جملهای عام فریب کرده و میکنند و الله بهدی من یشاء
الحاصل مستقیم و الا هرگاه رفاص شیعه را فاسق اندازد
دستک زدن شیعه را کافری باید دانست و با اعتقاد خبیث او
جمیع شیعه که قایل به بدعتین اعمال نباشند از مذهب شیعه
بیرون میداند کاش حکم بر فسق ایشان میکرد و شیخ بهاء
الله و مشایخ کبار شیعه را کافر نمیدانست **تدلیس دیگر** آنکه
گفته که در تذکره الاولیاء مذکور است که بشی شخصی را بکافر
که دو اثنی بر داشت میفرست که کعبه را آتش زنند و بدستور چوپان
آتش زده بود که بهشت و دوزخ را بآن بسوزانند تا خلایق را
بر وای خدای بدیداید و بشی گفته که دخی ترین خلیق را فاضیان
و خارجیان اند و از اینک **تظاهر** میشود که سنی و ملحد و از
دشمنان شیعه بوده بدحال طیب جامه اغافل جامی اهل
طبیعت که این نوع اشقیاء را اولیادانسته و طریقه ایشان را عین
طریقه سلطان العارفین دانسته و ای بر او که اگر بگوید از دنیا
بیرون رود و با این اشقیاء محسوس شود **جواب** آنکه این مری
بی بالک از حکایات و افسانههای تذکره الاولیاء که شرعاً منافی

اعتبار نیست حکم بر کفر بشی نموده با وجود آنکه علمای شیعه اکثر اوزار
شیعه دانسته و لایزال شیعه او را پیدان نموده اند و این کلمات نزد
علمای ثابت نیست که از وی باشد و بر تقدیر تسلیم مراد از رافضیان
غیر فرق اثنی عشری خواهد بود و اینکه گفته که طیبی بخدیجه
او را عین طریقه سلطان العارفین دانسته غریب تهمت است
چون بشی از جمله مشایخ سلسله شیخ زاهد علیه الرحمه شیت و از
مربیان جنید بغدادی است و بر تقدیری که بشی سنی باشد
و حدوت طریقه اعمال و حدوت اعتقادات را لازم ندارد و سخن در
صوفیه اثنی عشری است در اعتقادات ایشان نه در اعمال چنانچه در
اکثر اعمال اهل مذاهب مختلفه متفق اند پس وای بر مفری مفری
که اگر بی تو بر پیرد با ابا هریره محسوس کرد که مفری بوده و با
ابو حنیفه رفیق شود که مداد او بر رای و قیاس بوده **تدلیس دیگر**
آنکه از تذکره الاولیاء نقل افعال و اقوال بایزید نموده و گفته بد آنکه
طریقه بایزید عین حالج است و قبل از حالج بایزید دعوی خدا
کرده و بسبحانی ما اعظم شایسته و باجماع اهل اسلام اینک
که بایزید گفته که راست و کسانی که اینکلمات را گفته اند بطلان
و زندقه اند **جواب** آنکه دعوی اجماع در کفر بایزید
است پس بزرگ و در هیچ جامه مذکور نیست که او دعوی خدا کرده

طریقه

باشد و مدح او در مقالات بسیار است و عارف دین دار قصر الله
علیه رحمه و المغفرة در و ساق الاشراف توجید سبحانی ما اعظم
شانی نموده و فرموده اند که مراد محو انیت است نه رفع انیت
پس با اعتقاد این پیر بالک آن بزرگوار ملحد خواهد بود و جمع کثیر
علمای شیعه که او را کافر و این کلمات را کفر ندانسته اند باید از
اهل اسلام نباشند چه اهل اجماع نیستند و عالم ربانی
مولانا محمد باقر خراسانی میفرمودند که مراد با قاضی قمر اتفاق
صحیحی در قرائت او و قیام باشد که بایزید چندین سال سقای
امام بحق ناطق علیه السلام بوده و سقای او داخل امر حلی در منهاج
الکرامه و اوقطاع و در کتاب طریف تصریح نموده اند پس عالم
ربانی فرمودند که هرگاه معصوم علیه السلام چندین سال عالم کفر
بایزید نشسته باشد و ای که او می آورده چندین سال در اطعمه
و اشربه و وضو استعمال می نموده باشد بر قاضی قمر بعد از
هزار سال چگونه بایزید ظاهر میشود و این محکم دلالت دارد
که قاضی قمر خود را از امام معصوم دین دار ندانند پس بدلا حال
تلمیذانی تمیز که قاضی جوهری که مصداق این مقال است
هرگز پیرش چنین کرده بود که بوی دشمنان بخت رده بوده
و این گفته که بدلا حال طیب بنیاد آن که از خدا و رسول شرم نکرده

و عالم ترم

و از عقیقه

و از عقیقه الهی اندیشه نموده از نادانی طریقه سلطان القادر
را عین طریقه بایزید و اولیاء اهل سنت دانسته است اگر
توبه میزد بایزید محشور شود **جواب** آنکه طریقی بایزید
در اعتقاد طریقی اهل سنت نیست و در زمان ائم علیهم
السلام بوده و حدیثی در مذمت او واقع نشده و از کلمات
شهره اوست که من لبس الصوف علی الصفا و ترك الدنيا خلف
القفا و سلك طریق المصطفی فی وصوفی و ان لم یکن كذلك
فکلب کونی غیر من الفصوفی پس بدلا حال اصفی قمر و شاکر
او که حکم برای و قیاس میکنند اگر بی توبه سقط کردند بایزید
محشور خواهند شد بایزید و خوشا حال کسی که با شیعیان
ایم علیهم السلام محشور گردد **فصل پنجم** در جواب بده لیس
و ترویجی که در بعضی احادیث کرده و گفته که طیب جاهل
نادان بعضی کلمات و عبارات غریبه را جید را نقل کرده و شایع
مدعی خود ساخته و گمان کرده که آن حدیث قدسی است و از
انجمل این عبارات است که ان الله شوالا اولیاءه اذا شربوا سکر
و اذا سکر و اطربوا و ابطرفه است که این طیب جاهل غافل گفته
که این حدیث در صحیفه الرضا است و این کذب است و در اینجا
نیست **جواب** آنکه راوی صحیفه الرضا متعدد است و قاضی

بیک عالم ترم

را استقامت در جمیع کتب احادیث نیست و منحصر آنست که راوی
 آنرا بشیخ طریقی علیه الرحمه و قطع نظر از آن کرده این حدیثی است
 مشهور در میان شیعه و بغیر قاضی قمر احدی نگفته است که این
 کلمات حلاجیه و طبیعی در نقل این حدیث تنفر دینست
 قاضی زاده که هرود در تحفه شاهیه که الزام قاضی زاده ماوراء
 النهر داده این حدیث را سند آورده است و سید حمید آملی که
 معاصر علامه حلی و از مجتهدین شیعه است در جامع الاسرار این حدیث
 را نیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داده و در چند جا ذکر
 نموده است بخلاف حدیث مذمت نبأ که او که احدی از علمای شیعه
 بیان ننموده اند و مخصوص بر بیان قاضی جوهر است و بیان
 عبارتت و بصراط المستقیم نسبت داده اند و محض افتراء است
 قال النبی صلی الله علیه و آله سیاقی زمان علی امتی دیشرو فی
 الدخان قبل یارسول الله و کیف دیشرون الدخان قال یخذون
 شیان من الحجر و من الخشب و یزعمون شیئا یصور و یقولون
 فی ذلك الحجر و یأتون النار من فوقه و دیشرون و ینفخون فی
 اطواق قبل یارسول الله هؤلاء امتک قال فی اللسان نعم
 و فی القلب لا و ظاهر است که حدیث سازی کار با بهره است
 و نقل کردن حدیث با اعتقاد کسی نمیشود دیگر از کلام این عمل

که گفته دیگر از عبارات منخرافه حلاجیه که طبعی جاهل از لفظ
 کرده این عبارتت یا عباد من عشقنی عشقته و من عشقته
 ادخلته الجنة دیگر از کلمات منخرافه حلاجیه که طبعی کاذب
 آنرا حدیث قدسی نام کرده این عبارتت من عرفنی احبنی و
 من احبنی عشقنی و من عشقنی فقتلته و من قتلته فعلى دینه
 و نادیده هاشا که این کلمات حدیث قدسی باشد بلکه این
 کلمات ابلیس است که خواب اولیاء اهل سنت می آید و انچه از
 وی میشود آنرا کلام خدا و حدیث قدسی میدانند **جواب**
 آنکه این دو حدیث را شیخ ابن جریر در معجمی مرآت الیقین و
 حوالی اللالی و سید حمید آملی در جامع الاسرار و شیخ بهاء
 المله در کشکول ذکر نموده و از احادیث قدسی شمرده اند و ظاهراً
 ایشان تتبع احادیث زیاده از قاضی قمر کرده باشند و از اینکه
 او از منخرافات حلاجیه دانند سندی نمیشود چه او جمیع احادیث
 کتب اربع را قبول ندارد بلکه هر چه را موافق اعتقاد خود اخذ
 کرده باشد مقبول و است و الا مردود است چنانکه احادیث
 مذمت قضایا و غیره را قبول نمیکند و این دو حدیث را کلام ابلیس
 میدانند و شیخ ابن جریر که از مجتهدین شیعه است و امثال او را
 شونده کلام ابلیس آنست و تمت بطبعی کذب کرد که او

کتاب کرده که حدیث است و دیگری قایل نشده از بعضی تعصیب
ذاتی است **دیکر** از ترویج عام فریبی اوست که گفته حدیث
کمیل که از حضرت امیر المؤمنین سوال کرده ما الحقیقه و حضرت
در جواب فرموده که مالک و الحقیقه تا آخر حدیث در کتب شیعه
نیست و راویان شیعه خبری ندارند و در نهج البلاغه نیست و بر
تقدیری که صحیح باشد باز عمل بآن جایز نیست زیرا که در معارف
بغیر قرآن و حدیث متواتر عمل نمیتوان کرد **جواب** آنکه حدیث
متواتر نایاب و بسیار که است و جمیع علی و محدثین عمل بخبر
احادیث نموده اند و کتب اربع مشهور بر آنست و این حدیث را شیخ
بهاء المله در کشکول ذکر نموده و در جامع الاسرار مذکور است
و مضامین آن در نهج البلاغه موجود اگر ناسخ بصره المؤمنین
سرموی در کتابت کرده باشد سهواً مؤلف نخواهد بود اما
راویان این حدیث را از جمله شیعه ندانستند عجب فتوایست
و محل تعجب است که شیخ بهاء المله شیعه نباشد و قاضی قم
نایب امام شیعیان باشد و حدیث غیر متواتر را معول ندانند
و حدیث ابن فضال که خبر آنست در باب منصب قضای مقبول
و معتبر دانستن جز امراض باطنی بسبب یک طاهر نیست و شیخ
بهاء المله در حاشیه خلاصه در باب مرد و قبول راویان

احادیث بیان نموده اند که از مشکلات اینست که ما مذاهب شیخ
طوسی را در باب عدالت میدانیم و آن مخالف مذهب علی است
و بدستور نمیدانیم باقی اصحاب رجال داشتند و شیخ
و غیر ایشان و تعدیل علام را در حق ایشان قبول میکنیم و دیگر
آنکه از مردم بسیار نقل حدیث کرده اند که ایشان خلاف مذهب
بوده اند و بعد از آن از مذهب خود برگشته اند و معلوم نیست
که احادیث منقول از ایشان در حین مخالفت مذهب بوده یا
در وقت ایمان ایشان روایت کرده باشند و ایراد این کلام از
بهاء المله جهت آنست که احادیث کمیل می باید از اکثر احادیث
بی شبهه تر باشد چه راویان آن زاهدان و تارکان دنیا و زاهدان
آخرت اند و از مخالفین مذهب نبوده اند **قول لیس** **دیکر**
آنکه گفته که عبارت من عشق و عفت و کتم و مات فقد مات
شبه حدیث نیست بلکه این کلام حلاج است زیرا که عشق نزد
اصل بکت مذهب است و از لوازم غافلانست و حدیثی از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت که عشق مرضی است که دود
غافلان حاصل میشود **جواب** آنکه این حدیث را نصیر المله و
الدین نور الله مضجعه در شرح مقامات العارفین اشارت
بمعنای حدیث نقل فرموده اند و شیعیان او را مروج این

مذهب میدانند و این بی بالک پی شرم او را از خلاصه داشت
 الحمد لله که دوستای را شاهدی بهتر از خودش نمیباشد
 درین رساله مرزوفه را جایند ترجیح نموده که طیب غافل
 طریقه خاقان الموحیدین را عین طریقه خلاصه دانسته و من
 نمیدانم و ازین سخنان او ظاهر شد که او همه علماء و مجتهدین
 مذهب شیعه را خلاصه دانسته است و تهمت بطیب در
 منده نموده و او را غافل گفته و خود ازین رسوائی غافل
 گشته است فاجتر و یا اولی الابصار و در تبصره المؤمنین
 مذکور شده که حدیثی که در مذمت عشق وارد است
 عشق مجازی است که غافلان را روی میدهد و اطباء آن
 مرض سوداوی پیمان نموده اند و عشق الهی که عبادت از
 نهایت عجز است بجانب اقدس کبریائی چون باعث غفلت
 گردد و مطلب این منکر حق ظاهر معنی عشق نباشد و بلفظ
 عین و شین و قاف جل داشتند باشند و الا افراط محبت الهی
 پسندیده امه لطیف است و جمیع ادعیه شکیه امامت و
 عصمت مبتنی بر آنست و مراد این مرز و محیل آنست که بخواهم
 خاطر نشان نماید که ما بنهی بی روا حدیثیم که در الفاظ
 مترادف جرات بمعنی واحد نمیکشیم و اگر خواهم بنویسم که معبود

موافق اشتباهی او است سندی آورد و آنچه در باب مذمت قضا
 و دیا و کبر و حسد و تحصیل دنیا و حب جاه و سایر امور در ذیل
 وارد شده بعضی را قبول ندارد و بعضی را تحریف می نماید و
 اعتبار نکردن احادیث سایر کتب از دین داری نخواهد بود
 چه مؤلفین کتب اربع تصریح نموده اند که آنچه ما توانستیم در
 ایام تقیه جمع نمود و اصل حدیثی که در بلاد متفرق بود توانستیم
 بدست آورد ترتیب داده ایم و نگفته اند که جمیع احادیث
 امه طاهیرین منحصراً در این احادیث است و دیگر حدیثی از
 معصوم موجود نیست و اعتقاد نکنید و طاهیرین حدیثین
 در جمیع الله بعد از جمع کردن این چهار کتابهای دیگر تألیف
 نموده اند که آن احادیث بعد ازین کتابها بنظر ایشان رسیده
 بود مثل امالی شیخ طوسی و ابن بابویه و حصال و میمون و
 معانی الاخبار و تنبیه المصطفی شیخ طبرسی و امثال آن
 پس اگر سایر علمای شیعه تقصص نموده احادیث دیگر را جمع
 کرده باشند چرا عمل اعتماد نباشند مثل علامه حلی و علم الهدی
 و شیخ زین الدین و شیخ احمد بن محمد حلی و شیخ رجب بر
 شیخ ابن جعفر و شیخ زین الدین و شیخ شمس الدین و
 علمای دین را در وقایع قم در مدح البلاغه که سید ضی الدین

علیه السلام جمع نموده است و در تزیین مضامین آن اصرار دارد
بجهت آنکه مؤلف آن خواجه الله خیر اعتقاد بطریق صوفیه
اشقی عشری داشته و اکثر مضامین احادیث پنج البلاغه شیعه
است عجب تر آن که این ابی الحدید که منتهی است و شایع است
تصدیق صحت آن کند و با وجود آنکه منافاة بمذهب او داشته
باشد از انصاف نگذرد و این قاضی جویری انصافی بنیسه کند
و اینکه حدیث کیمیل را متواتر ندانسته محض عام فریبی است چه
تواتر عبارت است از اتفاق اهل زمان بر امری محسوس که
عقل متنع داندا اتفاق ایشان را در کذب آن مشایخ است رسول
صلی الله علیه و آله وجود کعبه و ائمه و احادیثی که از این
عالم باشد بسیار کم است و رجال احادیث که جمیع علما تصدیق
عدالت آن کرده باشند نایاب تر است حتی سلمان علیه السلام
و الرضوان که از اهل بیت مشهور شده و عثمان و مقداد و ابو
ذر که خلایق در ایشان نبود باز در حق عثمان ریاض حیضه ثم اجمع
پایان نموده اند باید بگویند چه رسد و کشتی از ابو جعفر علیه السلام
روایت نموده که مردمان مرتد شدند مگر سید نصر سلمان و ابوذر
و مقداد پس فرمودند کسی که اصلا شک نکرده مقدار است پس
معلوم کردید که اعتبار نکردن غیر متواتر و احادیث ضعیف محض

حاجه ای و در آن

دعوی

دعوی است و حدیث کیمیل و سایر احادیث که نزد صوفیه
عشری معتبر است اقرب تواتر است چه طرق مختلفه صوفیه را
اختلاف نموده اند و همه آن منتهی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام میشود و ازینکه
بعضی اسرار که زیاده بر فهم عوام بوده در سابق زمان نوشته
باشند و یا نوشته و مخفی باشند باشند و علمای دین را در مشایخ
شیعه کبار بر باغی با اهل آن کشته باشند و محدثین رضوان
الله علیهم در زمان تقیه و در چین نقص اخبار و اصلهای
مکتوب بنویسند باشند و داخل اعتبار نکرده باشند دلالت بر
اعتباری احادیث چنین ندارد و علمای دانشین شیعه هر آنرا
موافق اصول مذهب اثنی عشری دانسته اند و مروزات آنرا
حل کرده و تاویلات حق فرموده اند و راویان این اخبار
از مشایخ سلسله خاقان الموحیدین و علمای مجتهد شیعه اند
و زاهدترین اهل زمان خود بوده و اصلا اغراض دنیوی منظور
ایشان نبوده است و عالم علوم قدسی مولانا محمد تقی علی
در جواب رساله قاضی نوشته اند که علمای دین را اینطوری
از احادیث اهل بیت که مفسر کلام مجید است اخذ نموده اند
قرآن و احادیث مشهور اند ازینطریق و در هر طبقه زیاده

از عدد توانا تر طریق حق را با اهل بیت میرسانند ولیکن چون
عوام صوفیه اینها را نمیدانند معروف کوخی و کمال استند
خود مسازند و میگویند که مشایخ ما با ایشان میرسانند
اگر مشایخ اجازه قرآن ضعیف بوده باشد چنانکه در کتب اجازه
مذکور است یا کتب ادب و قلدح در حجت قرآن و حدیث نمیکند
چون متواترند و ازین کلام ظاهر میشود که با وجود تسلیم
ضعف راویان طریق صوفیه قدح در صحت طریق صوفیه نمیکند
عام فرمی دیگر آنکه معنی تواتر مخصوص در امور محسوس است
و او گفته که در معارف الهیه تغییر متواتر عمل جایز نیست پس نزد
این نادان معارف الهی باید از محسوسات باشد و این دلالت
دارد که قایل آن از جمله مجسمه باشد و با این اعتقاد جمیع مشایخ
سلسله شیخ زاهد کمالی علیه الرحمه را حلاجیه میداند و هیچ
یک از ایشان مجسمه نبوده اند و با وجود اینکه جمیع اعمال
ایشان از مثله کرجی و حلقه ذکر و غیر آنرا بدعت دانسته و در
اعتقادات ایشان از احوال و مباحی میداند باز چشم داشت
که صوفیان حلقه ذکر توحید خانه های یون تحسین این الفاظ
تزییری کنند و او باری الذمه از عناد بسلسله عالیشان
خاقان الموحیدین و شیخ زاهد کمالی و معروف کوخی و سایر

مشایخ شیعه دانند **تالیس دیگر** آنکه در رساله نوشته که
از جمله احادیث که طبعینا به آن نقل کرده حدیث چندی است
که دلالت دارد که اهل بیت را اسواری هست که هر کس را
قابلیت آن نیست که حامل اسوار باشد و آن طبعینا به آن کان کرده
که آن اسوار کفرها و بدعتهای حلاجیه است **جواب** آنکه خطاب
بلفظ نادان در هر کلمه جز از جمله مرکب که مرضی است بعلاج
چیزی دیگر نمیتواند بود بخدا الله که تلبسات ابلیسی را جاهل
علوم را یافت و از اخل علوم نمیداند و بهمین قدر داناش
الکفای نماید و اینکه اسوار را بر کفرها و بدعتهای حلاجیه
نموده محض تکرار نام عقولست که ملک نفس شیطان افکشت
و الا باید بیان نمود که کدام کفر و بدعت و چه علاج اگر کفرها
اقوال محدثین و علمای شیعه را میداند بدحال این پر بالچه
در بقعه المومنین غیر سخنان علمای شیعه جزئی دیگر بیان
نشد و هر چه نزد دانش این منکر حق از آن احوال کفر بوده
تا ویل کرده و بیان نمود و ظاهر بهاخته که کفر نیست
و ذکر کرجی و حلقه ذکر بدعت نیست و از لفظ حلاجیه اگر مراد
مشایخ سلسله شیخ زاهد کمالی و علمای شیعه اند احدی را
در آن چه نزاع و اگر عبادت ازین جماعه عظیم الشانست چرا

اینقدر تکرار باید کرد تا عاقل یکبار اشاره و اگر چه ^{مغلطه}
است باز بس است چرا عالم را در غلط انداخته و یک صوفی
نکذاشته و عالم علوم قدسی مولانا خود تکی مجلسی در جواب
مزخرفات قاضی قمر نوشته بود که از گفتگوهای او ظاهر میشود
که امامان خود را شناخته و اعتقاد او اینست که همین طریقه
ظاهر داشته اند و در مراتب عشق و محبت مظهر الهی و سایر
مراتب کالیپی بهره برده اند یا اگر بهره داشته اند بخیل
گرفته اند و شیعیان خود را از آن خبر نگرفته اند اما شواهد کلا
چرا قرآن و احادیث مشهور اند از نظر فقهاء احمدی که سنیان
ازین نوع امامان بهره تمام ندارند از منتهی کلام و بر صاحبان
انصاف ظاهر است که فرقهای صوفیه مفصل بتشقی قسمی که
در بعضی العوام مذکور است نیست چه بعضی دوازده قسم
شمردند و یک قسم امامیه را خوب داشته اند و طایفه
و مباحی و طولی و کسی نشاط اعتبار نفوده و این منکر حق و
مدار بر ترویج و بازی داد عوام است چون پوده در
روی کارها برخیزد معلوم شود که در چه کار غم هستند
تذکره دیگر آنکه بیان کرده که بلکه این اسرار میتواند بود
که اعظم و ستر قضا و قدر باشد و رجعت و کفر فواصیب

ولین ابوبکر و عمر و ثواب متعدد و وجوب حج تمتع و غیر آن
باشد که مخالف مذاهب اهل سنت است **جواب** آنکه این غرور
اموری که تعلق بتقیه دارد و مغلوط با سر کرده و دست اند
از مخالفان بر نمیدارد چه مراد آنست که اموری که مخصوص
بمذاهب شیعه باشد و قسمتی یکی آنکه دانستن آن شاید
و خاص شیعه باشد و دیگری مخصوص خواص بوده عوام را طاعت
دانستن آن نباشد و از عوام شیعه باید پوشیده باشد آنکه
مخصوص شیعیان عوام باید مخالفین نداشته و آنچه
باید که مخصوص شیعه باشد و اظهار آن باعث ایدای شیعیان
گردد امر بتقیه شده و آنچه مخصوص خواص شیعه باشد و اظهار
آن بجهت عدم فهم عوام شیعه سبب لغزش ایشان گردد امر
کتمان شده و اسرار عبارت از تقسیم است و آنچه این منکر حق بیان
کرده است اسوای ستر قضا و قدر و اسم اعظم همه دیگر از امور است
که تقیه در آن جاری است چرا قرار بر رجعت و ملعون دانستن
ظالمین آل محمد صلی الله علیه و آله و وجوب حج تمتع و غیر آن از
ضروری دین شیعه است و عوام و خاص در آن مکلف اند و پوشیده
دانستن این امور از عوام شیعه باعث ضلالت ایشان میگردد
بخلاف دانستن حقایق اشیا و اتصال ارواح مؤمنین بروح الله

و مراتب و بلندی و اطلاع بر سر وجود و سیر انوار و
آن که مخصوص مؤمن محقق است که عبارت از صوفیه شیعه
و مراضیه ایشان باشد سبحان الله این منکر حق را علم تر و بر
و تدلیس بچه حدی رسیده که حق را در لباس باطل بپوشانم
می نماید تا قیصر را از اسرار فرق نکنند **تدلیس دیگر** آنکه گفته
که چنانچه طایفه ای دان کان کرده می بایست که اهل ما و ادعای انهم
و بلاد سفیان خیر از آن نداشته باشند و حال آنکه در میان
اهل بلاد مخالفین مشهور است و اهل بلاد شیعه خصوصاً
اهل قم که اعدای اهل بیت را بیان نموده اند خبری ندارند
جواب آنکه عجیب دلیلی است و هیچ عاقل با غایت باین ملهم
نکشته و مخصوص باین عام فریب است و ندانسته که در زمان
سابق شیعیان در هر بلدی مخفی بوده اند و در ماوراء
النهر و بلاد مخالفین شیعه بهم می رسید و اعلان کلام حق
و اجیت که در هر جا شود و در سابق زمان قم و غیره بلاد ایران
نیز از بلاد مخالفین بوده و شیعیان در هر جا قیصر میکردند
و مخفی بودند پس اگر بنا بر استخسان طریق صوفیه شیعه
غیر ایشان نیز سالک این مسلک گشته باشند و با اعتقاد
باطل خود عام فریبی و ریا را مانند سفیان ثوری و حلاج

شعار خود ساخته و شایع کرده باشند قدحی در تشیع خویش
مسلك صوفیه شیعه نمی سازند و از این که ابوحنیفه در علوم ظاهر
بدینها کرده و شایع ساخته باشد لازم نمی آید که اصل دین
قویم مقدوح باشد **و این که** نوشته که اهل قم خبری از آن ندارند
محض ادعا است چرا که از احادیث مبتنی بر امور محدثین قم مثل
ابن بابویه علیه الرحمه و غیره بیان نموده و اگر بر همه آن اطلاع
حاصل نکرده باشند لازم نیست که ایضا سایر علمای شیعه حاصل
کرده باشند غلط باشد و اعتبار نداشته باشد چه اعتبار اقوال
محدثین قم و غیره با اعتبار تشیع و دین داری ایشانست و این معنی
در ماده سایر علمای دین دار شیعه جاریست مثل علامه حلی
و ابن فهد و غیره اما با اعتقاد قاضی قم هر عالمی که انکار اصل
تصوف نکرده باشد **شیعه نیست** و بلاد چین صاحب اعتقادی
و آنکه مؤلف تذکره الاولیاء مشایخ را سنی دانسته باشد لازم
اینست که سنی باشد چه اهل سنت ائمه علیهم السلام را غیرالف مذهب خود
نیدانستند و لهذا اسرار مذهب تشیع را پنهانی بهریدان خاص
خود می گفتند و ما دست بدست بهالجنب خاقان الموحدين
قدس سره رسید و بعد از رفع زمان تقییه ظهور یافت
فتح هشتم در جواب تدلیسات و تزویراتی که در ضمن

حکایت از دست عطار و غیره نموده و از تذکرة الاولیا بیان کرده که
عطار و اسرار خود را از ابلیس میدانست و احد غزالی که از اکابر
حلاجیه است ابلیس را بپیدا نمودن می نماید و ابی القاسم کورکانی
ابلیس را خواجہ خوانده می گفت و علامه الدوله شهابی گفته که من
ابلیس را دیدم من می گفت که با شما عداوت ندارم و از توجیه
از شنیدم که عارفان روزگار تغییر کنند و احد خضر ویدیه
باین می گفت که ابلیس را دیدم که بر سر کوی تو بر در کرده بود
بدحال طیب جاهل که طریقه ایشان را عین طریقه سلطان
العارفین دانسته **جواب** انکه این مغتری داد نه متذکره
چه احوال اینهاست معلوم نیست و بعضی را علمای شیعه شیعه
دانسته اند و بعضی را ندانسته اند اگرچه الواقع تشیع ایشان
ثابت باشد این کلمات از ایشان نخواهد بود و اگر شیعه نباشد
مناظر اعتبار نخواهند بود و تذکرة الاولیا سند کفر کسی
نمیشود و کسی را مورد تحقیق احوال احدی نیست اگرچه
الواقع احدی شیعه باشد و کلام او را توان تاویل نمود
حکم بر کفر نباید کرد و الا فلان ما به التزاع عجبی اند که در
تشیع ایشان خلائی نباشد مثل مشایخ سلسله شیخ زاهد
کمالی علیه الرحمه و اکثر علمای شیعه که مکرر بیان شده است

را که نام برده
و اینهاست از سلسله مشایخ خاقان الموحدين نیستند که باید
اثبات صحت اعتقاد ایشان کرد بدحال کذابی که احد خضر ویدیه
و امثال او را که احوال ایشان معلوم نیست مخلوط بسلسله
صوفیه صریح التشیع کند ظاهر این مزور شاگرد ابلیس باشد
و بدیگران نسبت دهد چنانچه عیال تبلیغات ابلیسی در
هر فقره این رساله مشاهده میشود و از دیگران معلوم نیست
تذکره دیگر انکه در باب علمای روم گفته که شمس تبریزی ابقی
از یغریان دانسته و از مجتبان ابن حنبل است و در مشنوی در باب
غزای سید الشهداء علیه السلام مشیخ با شیعیان کرده و اعتقاد
دارد که قاتل امیر المؤمنین علیه السلام خداست این بلم و اشعار
مذهب بوده و غیره و غیره از خدا دانسته است و از تابعان
حلاج است و وحدت وجودی است و حق را بجای دریا و عالم را
بمنزل موج و عین دریا دانسته **جواب** انکه علمای روم نزد
اکثر علمای شیعه شیعه است و این دلایل که این منکر از اقوال
او نقل کرده علمای دین دار شیعه دیده اند و حکم بر کفر و فسق
او نموده اند و حمل بر تقیید و مزور نموده اند و بعضی از دلایل
تشیع او در تبصرة المؤمنین مذکور شده و عالم جناب
خاقان الموحدين مکرر مدح او کرده و مدوح آن بزرگوار

و ممدوح شیخ بهاء الله و سایر علمای دین دار ظاهر این دنیا شد
و احدی بی روا نیست بلکه سخنان خوب او را تحسین میکنند
و هر چه از تفسیر بوده منظور نمیدارند و تکفیر این قسم مردم
مشکوک فیہ را جز و اصول دین نکرده اند و صوفیه شیعه
پیروان علیهم السلام اند نه ملای روم و شمس نیز و قاضی
قه اصل این طریقه را کفر میدانند و اقوال مردم مشکوک فیہ را
بجهت مغالطه بیان میکنند تا احوال مردم صریح التشیع در آن
میان پای مال بد اعتقادی گردد و فی الواقع درین امر
سخن سامری می نماید **فتح هفتم** در جواب تذلیسات
که در ضمن رد خطبه البیان و اقوال ملای روم و محی الدین
غیر نموده و گفته که انچه از خطبه البیان در تاویل این طیب
جاهل بیان نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده انا الله
السمیع العلیم انا الذی خلق السموات و الارض اصل و اعتبار
ندارد و خطبه البیان را علمای که مصنفان کتب معجزه حدیث
اند نقل کرده اند بلکه آن از موضوعات غلات است اگر این
عبارات کلام انحضرت باشد لازم آید که غلات معذوب باشند
و ایشانرا ملامت نتوان کرد و لازم آید که انحضرت ستم
کرده باشد بر جمیع غلات که ایشانرا بقتل رسانیده اعوذ

بالحق من هذا الاعتقاد و بداحال طیبیت بمرض جبل مرکب
که بطریقه فاسده ملای روم را باین اعتقادات باطله عین
طریقه سلطان العارفين دانسته **جواب** آنکه خطبه البیان
دائستد السادات میر محمد باقر داماد از حضرت امیر علیه السلام
دانسته و شرح نموده و تا ویلات عصر کرده است و اعتبار
مردۀ آن بزرگوار نزد شیعه زیاد بر زنده قاضی قلم است
و بداحال مدعی مذهب تشیع که آن سید عالمی مقدار از غلات
دانند و از علمای شیعه ندانند و سبب قتل غلات آن خواهد بود
که بطریق **که میر محمد باقر داماد** فهمیده ایشان فهمیده
بودند و از رساله لای عالم محقق موقن مولانا حسین دام
افادۀ که از مشارق الانوار نقل فرموده اند ظاهر میشود
که بلند تر ازین الفاظ نیز از انحضرت روایت شده باشد و
بعضی از آن این عبارت است انا عندی مغایر الغیب لا
یعلمها بعد رسول الله ص الا انا انا ذوالقنین المذكور فی
الصحف الاوله انا صاحب خاتم سلیمان انا ولی الحساب انا
صاحب الصراط انا قاسم الجنة والنار انا آدم الاول انا نوح
الاول انا آیه الجبراد انا حقیقه الاسود انا موردی الاشجار
انا عین الیقین انا منور الشمس والقمر و النجوم انا حی

بلکه بطریق قاضی قلم غلط کرده بودند

لا موت واذ امت لم امت انا سر الله المخزون انا جاوزت
بموسى البحر وغرقت فرعون وجنوده انا المتكلم على لسان
عيسى المهدى انا مصباح الهدى انا الاخرة والاولى انا
المذكور في سالف الزمان والخارج في آخر الزمان انا
الشاهد لأعمال الخلق في المغارب والمشارق ودر آخر
خطبة طنبجيه فرموده كائى بالمنا فقين يقولون نص
على على نفسه بالربانية الا فاشهدوا شهادة اسما لكم
بها عند الحاجة اليها ان عليا نور مخلوق وعبد
مرزوق ومن قال غير هذا فعليه لعنة الله ولعنة الالعين
ومولوى القرآن مضامين را نظم نموده تا صورت و
پيوند جهان بود على بود تا نقش زمين بود و زمان بود
على بود هم آدم و هم شيت و هم ادريس و هم ايوب
هم يوسف و هم يونس و هم هود على بود اين كفر نباشد
سخن كفر نه ايت تا هست على باشد و تا بود على بود
و در كينى در فضايلى على علم واقع شده كه حضرت رسول
صلى الله عليه و اله و آله فرمودند و على مسوسى ذى الله
پس هر چه تاويل اين الفاظ است در تاويل الفاظ خطبه
البيان جارى خواهد بود و ظاهر ميشود كه قاضى قم را

كان غلط او چنين باشد كه مير محمد باقر داماد نميداشت
كه حضرت بعضى از غلات را كشته بود و راه نبرده كه اين الفاظ
را نميتوان نسبت بامير كل عليه السلام داد بدها حال متحدث على كه كويد
اعوذ بالله من هذا الاعتقاد و ذاعتقاد مراد اعتقاد يدي محمد يا
داماد باشد و اكثر على دين دار شيعه باين اعتقاد باشند
و بر صاحبان انصاف ظاهر خواهد بود كه صاحب جمل مر كسى
است كه خود را در دين دارى بهتر از مير محمد باقر داماد و ساير
على شيعه دانند نه طيبى در مبدى كه اقوال ايشان را سند داشته
تذ ليس فيك انكه گفته از اعتقاد باطله ملاى روم و تابعان
حلاج و وحدت وجود و عالم را عين باري تعاليد اند چنانكه موح
عين دريا است و ذات حق است كه آسمان و زمين و كوه و بحر و
و جن و انس و موسى و فرعون شده و يكى از حلاجيه كه سالها در طلب
حق بود در خواب يدي كه شخصى را با او نمود و ريش او را بلبست او داد
چون بيدار شد ريش خود را در دست خود ديد و دانست كه او حق بوده
و نقل است كه عطار كه از حلاجيه است در وقت قتل عام لشكر تار قاتل
خود را خدا دانست و ميگفت كه من تراى شناسم چنان من فدائى شير
تو باد و اعتقاد ايشان ايت كه خدا را بچشم سرميتوان ديد و شرح
كلش باين قائل آواز عارف همدانى نقل نموده تا حق بدو چشم سرينم

هر دم از پای طلب می نشینم هر دم گویند خدا چیتیم سرتوان
 آن ایشانند من چیتیم هر دم و اینطایفه بت پرستی را بدیندا
 و صاحبش گفته مسلمان گردانستی که بت چیست بدانستی که
 دین در بت پرستی است بدان حال طایفه آن پی ادب که مرید و
 اینطایفه است اگر تو بر میرد با ایشان خشم خواهد شد **جواب**
 آنکه مناط اعتبار جمعی اند که در تشیع ایشان شک نباشد و اساسا
 هر يك از ایشان در بصرة المؤمنین مذکور شده که علامه حلی
 و شیخ ابن فهد و شیخ بهاء الله و خواجه نصیر و میر محمد باقر
 داماد و مولانا محمد تقی مجلسی و مولانا محمد حسن و مشایخ
 سلسله شیخ زاهد شامعروف کرخی و جنید بغدادی و امثال
 ایشان اینطایفه را خوب دانسته اند و سالک این مسلک را تکفیر
 نموده اند و اصلا مذکور نشده که چه میگویند در باب جلال و ملای
 روم و عطارد و محمد الدین و شیخ صنعان و غیره و باز در پنجانز
 دست از شیعیان غیر مشکوک فیه برداشته میشود و بعلالطه
 کسی فریب نمیخورد و بدستور مذکور شده که علمای راشدین
 روم و عطارد را شیعه دانسته اند و دلایل تشیع ایشان مذکور
 گردیده اند **ایشان** مقتدای شیعه اند چه شیعیان را مقتدا
 آمده اند پس ترویج و تبلیغ کردن و سخنان جماعت



فیه را از تذکره آوردن و دلیل کفر نمودن از تعصب خواهد بود
 و مثل قاضی که مثل بهلولان خراسانی است که شخصی بجای از قضا
 قوی بجای از ادب می کشید و بجهت تلاقی ظلم او متوسل به بهلولان
 شده و از اتفاقات حلاجی ضعیف تر یا کسی که از ناتوانی نفس
 بد شواری میکشید در جوار دکان قصاب کان داشت و بهلولان
 مشهور به شربت کاذب بعد از رویت قصاب مرتعش گشته باین
 پیاده گفت که قصاب مرد شق است اگر میخواهی حلاج را بزنم و آن
 پیاده دانست که بهلولان چیزی در بار ندارد پس اگر قاضی جور بهلولان
 باشد باید صریح بی دینی علمای غیر مشکوک التشیع را که معتقد
 تصوف اند بیان و محکوم بنماید و الا حلاج را مفتیان اهل سنت
 زده اند هرگاه این منکر حق عطارد راستی و کافران چون خن
 او را سندی در کتب جمعی دارند و مقالات که مستحون بر مدح ایشان
 باشد اعتبار نکند با وجود آنکه تذکره الاولیاء معلوم نیست که
 از عطارد باشد و مقالات معلومت که راوی آن جناب مقتد
 القاضی شیخ صدر الدین خلیل الرحمن اند و آنچه از معنی و حلات وجود
 فهمیده کثرت وجود او نه است که علمای شیعه فهمیده اند و مشهور
 است که یکی از منکرین که مرید قاضی قمر بود از مؤید سبب صافی
 مولانا حسن کیلانی پرسیده که وحدت وجود چه معنی دارد و او



مبالغه در سوال داد پس آن عالم زبانی گفت که معنی وحدت وجود
 آنست که اکثر اطفال و عوام قبل از ابتدای روایات و حکایات
 بآن متکلم میشوند و میگویند یکی بود و یکی نبود غیر از خدا کسی
 نبود جل جلاله و شخصی دیگر از مریدین قاضی قمر از آن عالم ربانی
 بدستور سوال کرد که صوفیه چرا هر چیز را خدا میداند در
 جواب فرمودند که این غلط است چه صوفیه ترا از سک کمتر
 میدانند چون خدا بداند و این فرق مؤحدین ممکن را مقابل
 واجب میدانند نه همانند و در باب ربط ممکن و واجب تیشلات
 کرده اند و تیشلات در بعضی جهات صادق است نه در جمیع
 چه در بعضی جهات بسیار از مقصود بعیدند و ممکنات محتاج
 بیک وجود اصیل اند **یک** اگر اخ است درین خانه و از پر توان
 هر گاه ای نکریم ساختند **و این نه حلو است و نه اتحاد**
 اعوذ بالله من هذا الاعتقاد **پس اگر بعضی از وحدت وجود**
 معنی دیگر را کرده باشند و سخنان ایشان تاویل نداشته باشند
 و تشیع ایشان ظاهر نباشد لازم نیست که صوفیه شیعه هم از لفظ
 باشند و قاضی قمر با لفظ وحدت وجود دشمن است که مراد وحدت
 وجود اصیل ذاتی غیر عارضی باشد و حدیثی که در مصباح الشریعه
 در باب عبودیت مذکور است ظاهر دلالت برین معنی داشته

باشد قال الصادق علیه السلام العبودیه تجوهره کلهما الربوبیه فیما
 فقد من العبودیه و جدته الربوبیه و ما خفی عن الربوبیه اصیب
 العبودیه قال الله تعالی من یم یا اسئالی الا فاق و فی انفسهم
 یلتین لهم ان الحق و مؤلف بقصره المؤمنین گفته که من معنی
 وحدت وجود را بنهی که قاضی قمر فهمیده است فهمیده ام و بان
 قایلم تا توان تکلم نمود پس بداحال غنی فقری که سینه چسبیده
 مؤحد را بدستور سایر شیعیان لغتی دانسته و بی دو و جان
 حلاجیه گفته است و اینها از حکایات خواب شخص بیان نموده بر صاحب
 انصاف ظاهر است که اصلا دخل ندارد و بعضی مغالطه است
 و هرزه گوئی و جواب این آنست که کسی درین باقل این کلام را گرفته
 با او این تخته کلاه مرد در بازارها بگرداند تا بداند که او با حق
 میگوید و باطل را با حق مخلوط میکند **و اینیکه** گفته که
 بر تمار می کنند که من ترا می شناسم که تو خدای صاحب عقلی
 اینچنین تر خرف را نقل نمیکند چه هرگاه در قتل عام نیشابور
 اخذی نمائند باشد تا قتل این کلام که در آن وقت از وی شنیده
 باشد چه کسی خواهد بود بداحال معرکه که افسانه خوان که بر
 ایمان عوام زند و اینکه نسبت بشمار کشتن داده است چه
 میشود که چشم سیر بگره سین باشد نه بچشم سیر بفرج سین

و اینکه او را بت پرست دانسته از سفاقت استیجاب کرده گفته
مسلمانان که بدافستی که بت پرست یعنی بت را اگر با مصطلاح
میدانست بد نمینمود و با حق شرک نمیشد پس معلوم میشود
که صاحب این کلام بتی را که با حق شرک نمیشد منکر خواهد بود
و اینکه گفته که بداحال طیبی در ادب **جواب** آنکه خدایا بپس
صادق می آید که در تصرف عراب و منبر خلاصه موجود است
بی ادبی کند و قایل آن نباشد و اولاد رسول صلی الله علیه و آله
و علمای دین او را تکفیر کند و بی ادبی دیگران که بقول بنده خاص
بت جلیل و لا تا خلیل صاحب نفس شیطانی با عامه و تحت
پشمازی نماید و الا قاضی محلی را شیخ الاسلام نکند تن بی ادبی
نیت چه آمده هدی صاحب این منصب را قاضی گفته اند نه شیخ
الاسلام و نه عالم دین را عادل و اینکه گفته که اگر بی توبه بمیرد
با ایشان محسوس شود **جواب** آنکه خوب دانستن میر محمد
با قرداماد و شیخ بهاء الله و ملا محمد تقی مجلسی و خواجہ نصیر
و مشایخ سلسله شیخ زاهد علیه الرحمه معصیتی نیست که باید توبه
نمود و خوشحال کسی که با ایشان محسوس کرد اللهم ارزقنا
عجب آنست که توبه فرمایان چو خود توبه کمتر میکنند **تدلیس**
دیگر آنکه واقعاً شیخ شهاب الدین نسبت داده و کمال بر خط

نموده
دماغ نموده و با وجود حکم بر ضبط دماغ تکفیر او کرده و بیان
که ملای روم و سایر حلاجیه را اعتقاد اینست که چون بحقیقت
برسند شریعت ساقط گردد و منخرافات چندی نسبت
ملای روم داده و از شیخ صنعان و شیخ نجم کبری نقلها نموده
و حکم کرده که ایشان خدا را جسم و صاحب اعضا و مکان و
محتاج میدانند و کفر گفتن را بد نمیدانند و دلیل اینها را قصه
شبان و موسی علیه السلام را ساخته که شبان کفر میکرده که ای خدا تو
کجایی که سرت را شانه کنم و بعد از آن حکایت پیر چنگی را بیان نموده
که عمر در خواب دیده و او بر شمع با از جانب خدا بعینه پیر چنگی
جواب آنکه جمعی از علمای شیعه که بطریق تصوف اعتقاد دارند
که ما خود از معصوم باین قایل نیستند که چون بحقیقت برسند
شریعت ساقط میشود و صاحبان این قسم اعتقاد را مورد مردود
و قایل نیستند که ملای روم و امثال او این اعتقاد داشته اند و چو
و چون بذهبت فاضل و قسطنطنیه اجماعت را مسلم داشته بنا بر این
اعتقادات را با ایشان نسبت میدهد و جمعی که تشن ملای روم
و غیره نزد ایشان مسلم نیست و از جمله شیعیان دانسته اند بیان
حکایات شبان و پیر چنگی را حمل بر سفاقت اهل تشن میکنند
و کلام ملای روم بخیر و اکتایه از آن میدانند که اهل سنت بر تبت

سفید اند که در روایات ایشان این قسم حکایات می باشد این که
 ملای روم نیز معتقد باشد و مراد ازها و بعضی اهل سنت است
 و ابریشم به دادن عمر چندی قدحی بصوفیه اتی عشری می رساند
 بلکه قدح بهرستان میرسد و اگر صوفیه اتی عشری قایل شده باشد
 که رسیدن بحقیقت رافع تکلیف است مراد آن خواهد بود که رفع
 کلفت تکلیف میشود و آن عابد را هدیه انجمنان محبت به بادیم پس
 که اگر منع مبارک کنند او ممنوع نکرد و مشقت کالیف بجهت او
 را احتیای کونا کون شود و بحدی رسید که مصداق این حدیث معجز
 بیان تواند شد که قرة عینی فی الصلوة و رفع تکلیف غیر انفعالی
 این منکر حق و امثال او است که بوی از عباد حقیقی نبوده در رد
 تقلید محض اند و اینکه حکایت شبان را دلیل ساخته که ایشان قایل
 که خدا جسم او اعضا دارد و مکان طلب محتاج استغیث دلیل است
 و جواب این احق شکر حق را مگر خدای عز و جل بگوید و لا اله الا الله
 چه بیاد اشکال او در خاطر نشان نمودن این امر که نقل کفر شبان
 کفر نمی باشد **تذکره** یکی اینکه بعضی از حکایت پیر چینی گفته
 اگر گویند که ابریشم بهای پیر چینی هفتصد دینار بود چو نیست که
 که طبیب جاهل چنان نوازی نیاموخته که ابریشم به از خدا بگوید
 جواب گویم که از کجا دینا موخته و اگر نیا موخته باشد نمیتواند بود

که عروا با بل چمن خود می شد

که نداشت باشد که هفتصد دینار زیاد از یکصد تومان میشود و ک
 کرده که چهارده شاه است **جواب** آنکه از اواد این حکایت مطلب
 طبع است ظاهر با لطافت بصیرة المؤمنین نسبتی نداشته باشد
 و اگر اعتقادی است بر همکنان ظاهر است که طبیب نجیب از
 میان چاکری و اخلاص مودتی درگاه کیمی پناه سلسله مقدم
 علیه عالمه علویه خاقانه خاقان الموحیدین رضوان الله علیه
 احتیاج بصد تومان ابریشم بهای چنان نوازی نداشته و
 بعون الله تعالی بعد از این خواهد داشت چه همت سید نجیب
 بد جرات است که نواب خلد ایشان صاحب قرآن علیه رضوان
 الله الملك المنان در بلده بسطام او را نزد پادشاه و الاجاه
 هندوستان با مرطبایات میفرستادند و او چاکری این درگاه را
 بسویایه معجوری عقی دانسته بر خارف دنیا مبدل ساخت
 و شاهد اینحال بالفعل گشتن ایشان محفل تجرید و تفرید میزدند
 سعید دام توفیقانه و بعضی از مقریان درگاه خلایق پناه اند
 و قطع نظر ازین کرده معلوم بود که اگر چنان نوازی پیشه میکرد
 مدعی نیابت امامت و خلافت این زمان ابریشم بهای شفقیت
 نمی فرمود و عمری در عرصه نبوده که قایل این خدمت از جانب خدا
 باشد و از اواد این قسم سخنان در رتبه معلوم میشود که شاگردا

که

قاضی که در کسب حماقت پس باشد و خود را از منتهیان شمارند
چنانکه مشهور است که عقیقه بزوجه خود مگرد و مغرور میداد تا بمرد
اعلاى حماقت رسد از قضا روزی زوج بیمار د اخل ملوت
سرا شده و آن عقیقه کلاه خری را در لنگر چینی فقوری
گذاشته بخوابیده از مغزان در خوان زوج حیوان گذارد
زوج بنبوایرسید که کلاه خود رین خانه چو میکند عقیقه در خوا
گفت که در متعار کلاخی بود و از اتفاقات باین خانه نزول نمود
پس زوج صاحبش عور بشکر گذارد فرمود که الحمد لله سقفا خانه
را سوراخ نکرده و کاسه چینی قیمتی را نشکست پس خادم
آن عقیقه صالح التماس نمود که بجای دیگر پس است یعنی من
احتیاج نیست که این را بته مرتب کرد و دوطاهر اگر من بعد
از خوان نوال عالم دنیا دار را بته مغرور تعلیم حماقت اثار
بجهت ملائکه کیا مرتب نکرد پس باشد و نه الواقع چنانکه
نوازی نمودن و چهارده شاهی گرفتن بقر از است که کسی خود را
صاحب قرض و پریشان و کتاب فروش باز نماید از راه
فرباده مبلغا اخذ کرده بر مستغلات اقزاید هر که ناک از
عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد و بدست و چنانکه
نوازی بهتر از است که کسود ویت تو مان مال ایام کاظمی ایبارا

در هیله سال تصرف شود و حیلها در قیض مال ایشان
چو چنانکه نوازی فتی است ظاهر و توبه در برابر و این توبه را
و تلبیسات و خوردن مال ایام کفریت باطنی و توبه را
و منفصل این حکایت العبد علی الشاقین انشاء الله مرقوم خواهد
شد **تدلیس** دیگر آنکه گفته اینطایفه بعروج روح قایل اند تا
معراج خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را خوار کنند و گفته که حیل
به شامخ قایلند و شامخ کلش گفته روح خاتم الانبیاء را بدان
انبیاء و کاملان بروز و ظهور نموده و بجهت استخفاف پیغمبران
آیه علیهم السلام نسبت کرامات بغير معصوم میدهند و بعد ازین
مغرورات بیان اقوال عمر الدین و کفر او و بیان اقوال ابو الحسن
خرقانی کرده و تکیه نموده و بعد از نقل افسانه بند تر جیح کرده
که بدحال طیبینک آن که در رساله مشوش طریق این احقان
مین طریق عالینا سلطان العارفين داشته **جواب** آنکه در
عروج روح جناب سید الشاد امیر محمد باقر دما در رساله خلعه
نسبت بخود نوشته اند و ظاهر او را مطلب استخفاف معراج
خاتم الانبیاء باشد که چون عروج روح را نسبت بمؤمن متعین
ممکن دانسته اند لهذا معراج جسم از معراج است و روحانی والا
سید کاینات صلی الله علیه و آله معراج روحانی بلکه ذات اقدس

بوده و مخصوص بیک بار و دو بار نبوده بجز آسایر مؤمنین کاملین که
اگر دوی دهد بگذردت خواهد بود و در مالی در باب و یا از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت شده ما من عبد نیام الا عرج
بروحت الی رب العالمین الحديث و بی ادبی این منکر حق بجای میاید
که سید عالم عادل را از جمله خلایجیه باصطلاح و اعتقاد خود آ
و اینکه نسبت تمام با ایشان داده است در صوفیه شیعه صاحب
اعتقاد نمی باشد و در باب اتصال ارواح مؤمنین بروح الله
تبصره المؤمنین بیان شده که مراد از حدیث اول هم من روح و احد
وان روح المؤمن لا تشد اتصال بروح الله من اتصال شیخ
التفسیر بها است که روح خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله تکمیل
ارواح پیغمبران نموده و تکمیل ارواح مقدسه می نماید و این
شایع نیست و در باب کرامات مؤمنین احادیث مذکور شد که
جایز است و اینکه اقوال محی الدین و ابوالحسن خرقانی را ذکر کرده و
تکفیر نموده از عالم غلط است و الا از شیعه احادیثی بی روی محی
الدین و ابوالحسن خرقانی نیست و بی دوائه هدی اند و بی جهت اقوال
چند که تشیع از انظار اهل است و در زمان تفتیش بر مراد
شده و در بعضی مکان تصریح نموده اند علمای دین دارند ایشان را
شیعه دانسته اند و اینکه معتقد اند و اینکه گفته که بدحال است

از شیعه که دعوی شیعگی میکنند و با این حال این زندیق است که

از شیعه که دعوی شیعگی میکنند و با این حال این زندیق است که
عبادت را محی الدین باشد و دوست میدارند و کان میکنند که کلمات
او قابل تاویل است و از حقاقت نمی فهمند که این کلمات تاویل ندارد
جواب آنکه علمای صوفیه شیعه محی الدین را دوست نداشته اند
بلکه بنا بر اخصاف چون نظر در اقوال او کرده اند یافته اند که شیعه
بوده و کلماتی که از روی تفتیه و یا مرموز بوده تاویل کرده اند
و این دخل بدوستی ندارد بلکه دخل در فهمیده کی دارد و نسبت
حقاقت بعلای اهل تاویل دارند محض حماقت است و احقی
آنست که ذهنش بمعانی متعده نرسد و باعتقاد قاضی خود
باید هر که دعوی تشیع کند احدی را مسلمان و شیعه نداند و در
حدیث واقع شده که اقوال مؤمنین را محمول بجهت باید است
تا افتاد محمل صحیح بر اگر تاویل کنند عاجز آید خود را ملایمت
نم آن مؤمن را و حضرت امیر کل علیه السلام چنانکه در مشارق الانوار
مذکور است تاویل این چنین کلمات گفته امین بعضی از موحدان
کرده اند و مضمونش اینست که شخص بجلوس ایابکر حاضر شده گفت
که من از خدا میترسم و امید بهشت ندارم و از آتش و زخ نمی
ترسم و در نماز رکوع و سجود نمیکنم و میترسم و خون میخورم و
شهادت بخیزی ندیده میدم و فتنه را دوست میدارم و اگر از

حق دارم و تصدیق یهود و نصاری میکنم و نزد من است آنچه
نزد خدا نیست و من چیزی دارم که خدا آنرا ندارد پس گفت انا
احمد التبی و اناعلی و انار یکم پس عمر تکبیر ان شخص نمود و خست
امیر المؤمنین علیه السلام بعد خطاب نمود که آهسته باش ای عمر که
این مردی است از اولیاء الله که امید بهشت ندارد و امید بجا
دارد و از آتش نترسد و از خدا میترسد و از خدا از جهت ظلم
اوغری ترسد بلکه از عدل و رکوخ و سیود در نماز نیست نمیکند
و ملج و ماهی و شیر میخورد و فرزند و اهل خود را در و میزار
و شهادت بهشت و دوزخ میدهد و آنرا ندیده و کاره
حق است که عبادت از موت باشد و تصدیق یهود و نصاری
میکند در تکذیب بعضی از ایشان بر بعضی و او را ولد هست
و خدا را نیست و او ظلم بر نفس خود میکند و نزد خدا ظلمی نیست
و حمد کننده است بنی بلجهت تبلیغ رسالت و بلند گفتار است
در قول خود و انار یکم یعنی صاحب استن جامه ام و بالا و
پایین میکنم استن را این عمر فرخنا کشته گفت که من پی
توزنده نباشم یا ابو الحسن و عالم علوم قدسی مولانا محمد بن
جلسی در باب بیحد هم رساله مسمی بحقیقه قاضی قمر بنو
اند که والله مرا تعصب محی الدین و غیر او نیست اگر حضرت

می تواند

قاضی قمر از احوال خود مطلع شود و شکم خود را چاک خواهد کرد
چرا جای کریمان و فرقه نکرده است در دین با از در نفس
اگر احوال خود را نیکو مشاهده کند مشغول اصلاح نفس خود
خواهد شد چه استبعاد دارد که شخصی بسبب مجاهده و
ریاضت بر بعضی از احوال خود یاد دیگران مطلع شود و از کفاد
هند متواتر است که بر ریاضت صفای نفس حاصل میشود اگر
حجی الدین و امثال او را حاصل شده باشد چه میشود اگر لا نا
را که قاضی قمر است در دین باشد بیاید و مدتی بر ریاضت
مشغول شود اگر او را مکاشفه حاصل نشود ده کتاب دیگر
در رد اینطایفه تصنیف کند و لیکن جبه جاه و ریاست مانع
است خصوصاً هرگاه که این امراض مزمن شده باشد و این
مزخرفات که از جمله کتابهای سنی نقل کرده بر تقدیر حقیقت
محمول بر تقیه است چه در کتاب انشاء الذوایر که در فتوحات
با و اشاره نموده در اینجا مذهب خود را پی تقیه نقل نموده است
و تشیع او ظاهر است و در زمان محی الدین در مصر تقیه شدید
بوده است و زیاده بر صدها شیعه را بقتل رسانیدند
در چنین زمانی اگر شما و ما میبودیم زیاده ازین تقیه میکردیم
قطع نظر از آنکه هیچکس انجاعت را مقتدا نمیداند بلکه سخنان

خوب ایشان را خوب میدانند ولیکن از بدع محدثه که موجب
اضلال اکثر جهله شده است آنست که جمعی بجز ذکر سواد
احادیث اهل بیت را موافق هوای نفس هر چه بخاطرشان رسد
حمل می نمایند و نفی قرآن و حدیث و تفسیر و کتب علما و استنباطات
ایشان میکنند و هیچ کس از بدعتهای ایشان که بیان چاک
نمیکند که نه درس خوانده اند و نه محدثی دیده اند و نه از عالمی چیزی
شنیده اند مع هذا سر بر راضی نمیشوند و نفی علمای اجداد و اموات
میکند و همه را نسبت بضلالت و اضلال میدهند و از حال خود
و اضلال خود خبر ندارند نه فروغت حکم آمده اصول شرم باد
از خدا و از رسول تا اینها کلام عالم علوم قدسی بود و ازین کلام
ظاهر میشود که قاضی جوهر قم حدیث نزد محدثی نگذاشته
و حال آنکه نزد علمای امامیه اجازه از محدثی در نقل احادیث
شروط شده خاصه در جلیل مولا تا خلیل نیز در باب قاضی
جایز قم فرموده که بالفعل شیطان در قم بر غیر است و اضلال
خلق می نماید و او را ملقب بثلث ثلاثه فرموده بودند و از او
این عبارات مطلب آنست که قاضی جوهر قم با جمیع علمای شیعه
عناد دارد و جمعی دیگر از علما که معتقد این طریقه نیستند در
باب اهل روم و محمدالدین و امثال آن میگویند که ما ایشان را

نیشناسیم و تکفیر بجهت شناختن نمیکند و با اعتقاد قاضی
جوهر قم این قسم علمای کافرند چه تصریح نموده که هر که اینهاست
کافرند و شک در کفر ایشان کنند بی شبهه کافر خواهند بود
و اینکه بعد از هر افسانه و هرزه کوی بند ترجیع نموده که بدای
حال طیبی بی توفیق و نادان که طریقه این جماعت را عین طریقه
سلطان العارفین دانسته **جواب** آنکه بر صاحبان
شعور و اندک سواد ظاهر است که طیبی بچسب در مشرب و عیبه
افعال و اقوال عالجنا بخاقان الموحیدین و علمای دانشدین
شیعه احادیث صحیحی بیان نموده که وجد مشروع و ذکر حلی و
حلقه ذکر و غیره افعال مشروع نیز می باشند و اقسام وجد
نست و هر شمال پوش و جلد نشین محدثی باشد و هر که لفظ
وحدت وجود کوید جلوی نیست و هر که سیر مع الله و سیر
الله و مکاشفه و کرامات قایل باشد در ندیق نیست بخلاف
چنانصافه که در جمیع کتابهای خود تصریح نموده است که جمیع این
افعال و اقوال کفر و زندقه است و در باب عالجنا بخاقان
الموحیدین قدس سره لا علاج بحجت فریعوام صوفیان گفته
که او تقید میکرده و حال آنکه نزد علمای ظاهری اهل سنت
هم قایل با بود مذکور و مقدوح بوده و تقید در جای جاری می باشد

که اگر احدی بوحث وجود و سیر مع الله و فناء فی الله و
آن قایل نباشند بهم ضرری باشد و بر عالمیان ظاهر است که
در هیچ زمانی تقید در این امور نبوده و مجبور نبوده اند که
کرامات نمایند و بوحث وجود و فناء فی الله و مثال آن
قایل باشند بلکه مجبور نبوده اند که این مراقب را اطاعت کنند
و نماز پیش از آن سنیان حاضر باشند و اعمال ظاهری دست
نزدانند اگر چه واقع قاضی فی انصاف قایل است که این
افعال و اقوال مشروع بوده و اینواع اعتراک نشده اند و
لفظ تقید نامعقول خواهد بود چه تقید عملی است بخلاف واقع
که از بیم باید مرتکب آن شده و قایل است که همین افعال و اقوال
بدعت و کفر است چنانکه در جمیع رسائل بوج خود نوشته
پیر جلالی و نجیب و شمس سازه و خود هر را علاجیه داند
امید که باطن یا کمالی جناب خاقان الموحیدین که مصلحت فیوض
لاریبی است این عز و مغتری را رسوا سازد تا بداند که چند مرتبه
حلاج است **تدلیس** دیگر آنکه گفته که اینطرفه است که طبیب
متعصب کفرهای صریح ایشان را تا ویلات نموده و با این حال
از ملاحد و زنادقه و فسقه که بنا بر غرضهای فاسده به عالم
دین دار نیست داده اند شنیده و بدان جرم کرده و یکی از آن دروغ

تاویل نموده و از مخالفت **آید کریمه** و لا تکتوا الی الذین ظلموا
بالک نداشته **جواب** آنکه این هم افتراست و در هر جا قید شده
که العبد علی التناقلین و در اول حکایات منقوله معذرت خوا
است که هرگاه حضرت افادت یناھی تذکره الاولیا و اقوال منبیا ن
را که شرعاً مناسط اعتبار نیست دلیل کمزورترین مایه کرده باشند
و بتقلای بی اصل و افسانه استند شده باشند اگر کسی سخنان
مؤمنین حال را که در باب او بشیاع و حدیث و تواتر رسیده باشند
بیان نماید از آداب دور نخواهد بود چه خالی از دو حال نیست که
ایمان و میگوید که واقع اصلاً داشته باشد در دفع صفات
ذمیه خود بپردازد و دست از دیگران بردارد و اگر دروغ بگوید
باین معنی برسد که هرگاه با وجود اقتدار عظیم که همه کس را از تقید
کنند و از صوفیاد عالیه جناب خاقان الموحیدین تقید نمایند
فبیت باو اینچنین اعمال و اطوار شیاع سازند ممکن است که
در زمان سابق نیز بجهت اینواعت چیزها ساخته باشند و بن
باق افسانه اعتبار نکرده عمر شریف خود را ضایع سازد و بیگان
عالم را بایدان غلط نکرده در زبان عوام نیندازد و ظاهر است
که علمای سابق را منکرین بوده اند و احتمال دارد که جمعی بنا بر کار
و جمعی بنا بر آنکه از جمله اهل مذهب خود شمارند اقوال و افعال قبیح

بایشان نسبت داده باشند هرگاه آنچه از شیعیان شنیده شود
و عدد ناقلین بجهت شیاع رسیده باشد شرعا اعتبار خواهد داشت
و نقل آن از عالم تهمت خواهد بود و راویان و ناقلان حکایات
منسوب بحضرت قاضی محمد بن محمد بن بلا دم و ساوه و کاشان و قزوین
و طهرانند و ایشانرا ملحد و کفره و فسق دانستند بعض
پی دینی است و اگر حضرت افادت بیاورد درین شکی داشته
باشند بلباس تبدل سیاحت این بلاد نمایند و تحقیق کنند
بروظاهر خواهد شد که ثبوت فضایل اعمال او مافوق
شیاع و توانا است **و اینک** یکی از آن دروغها را تاویل
نموده در صورتی است که دروغ باشد و اختلاف در نقل
راویان وقوع یافته باشد هرگاه جمیع متفق درین اخبار
باشند چون تاویل توان نمود سوای آنکه احکام او را کسی
حکم الله داند و تغییرات احکام شرعی را از بدعت دینی
ندانند و از دیگر از احادیث بدعت کنند چه مکرر کردن محضر
کلانتری آوه و ظهور فساد آن طاعی در آن بلده اظهر من
الشمس است و قدغن کردن متردین را که ماکولات و غیره
اجناس مخصوصه را بغیر کار و انصافهای او بنزد بر اهل
اکثر بلاد ظاهر است و منع کردن مسلمانان که از کار و ان

سراها احوال را بچار پایان خود حمل نمایند و بحال احوال
دهند که از کار و انصاف منزل متردین رسانند و از منازل
خودشان اختیار حمل بر چار پایان خود داشته باشند و این را
عدالتی نام کرده که بحال آن بچاره اندازین راه منتفع شوند
و ضبط و جبر زنان که بسر خود متعه نشوند و اختیار
ایشان با ضابطه سوکار قاضی باشد و این را امر بمعروف
و نهی از منکر نام کرده که مباد از نائی واقع شود و او معاقبت کرده
و روز قیامت از او بازخواست کنند که در ولایتی که تو احوال با نفس
ایشان بوده چرا از نا واقع شده و بر پیغمبر خدا این بازخواست
نباشد چه اگر نسبت به پیغمبر خدا این بازخواست میبود می بایست
در باب زنان فاجره و مغیبه از زمان ضابطه تعیین فرمایند
وظاهر آن فرموده باشند و قیم بجهت ضبط مال ایام تعیین
کردن و در جبر و از قیم مبلغی گرفتن ظاهرا تاویلات شرعی
داشته باشد و باز نامه دارد داشتن و خود را نایب ایام و جایز
الحکوم دانستن و اجرای حد شرعی در هیچ وقتی نکردن ظاهرا
بجهت دکان داری باشند بجهت دین داری و در همین رساله
مزخرفه چندین جا تکذیب مؤلف بصره المؤمنین نمودن و قوا
اللعن دانستن ظاهرا منافات بدین داری داشته باشد چه او

بفر کلام جمعی از مؤمنین و احادیث چندی چندی دیگر نقل کرد
و ظاهر است که معتقدات او معانی تاویلی است نه معانی که قاضی
عظیم الغم قصد کرده و معانی تاویلی هیچیک مخالف شرع
انور نیست و نقل سخنان مردم را کسی افترا و تهمت نداشته است
چون جمعی از عیسویان کافیهات مینویسند و کافر میشوند چرا
تخصی که کلام مولانا خلیل و مولانا محمد تقی مجلسی و سخنان
شیعیان و نویسندگان واجبه اللعن که رد پس مشخص شد که آنچه نسبت
به حضرت قاضی مذکور شده تاویل ندارد اللهم عافنا من شره
انفسنا و انیک نوشت که از آیه کرمه ولا تکنوا الى الذين ظلموا
بالک نداشتند میل به انچه ظالمان کرده و از آیه ان جاء کفر فاسق
بنیاقبتی و آیه ولا تقف ما لیس لک به علم بالک نداشتند و
سخن فاسقان را قبول نموده و بچیزی که علم نداشتند حکم کرده
جواب آنکه مذکور شد که ناقلان حکایات شیعیان اند و ملا
و فسق و زناد نیستند و از اقوال مؤمنین چندین شهروده
که از شیعیان متجاوز باشد مبدء علم میکرد و هر که مردم چندین
بلاد و قری را که از شیعیانند فاسق و زندقه دانند و از
زمره مسلمانان نخواهد بود و میلی بطرف ظالمی نشده که آیه ولا
تکنوا الى الذين ظلموا شاهد تواند بود بلکه قاضی جو ز ظالم

ترین ظلم است اول الحمد لله که میل بانظرف نشده و آنچه در التماس
که قاضی جو ز ظالمترین ظلم باشد است که در مشهوره مقدس
از جمعی مؤمنین مسموع شد که شخصی بجهت امری شرط نمود
که در اینجا حاج مطلبی سده هزار دینار بظالم ترین ناس رساند و
معنی را نزد احداث و داروغه و عشاران ولایت گفته و
از ایشان قبول نکرد و رجوع بقاضی جو نمودند و چون ماجرا
در خدمت قاضی معروض شد قاضی فرمود که اگر باین مبلغ
مشروط فلان خالی که در سرای من است بچیزی از تو قبول خواهم
کرد و آن بچاره بگفته او عمل نموده و بجهت را قلیل کرد و چون
که از خدمت قاضی مراجعت کنند قاضی او را بنقل آن فلان خالی
مجبور ساخت که راضی در بودن آن در ملک خود نیستیم تا آنکه
بمبلغ کلی بپردازد و فعله داده آن مظلوم مجموع آنرا نقل نمود و بر
اظلم ناس دیده کشود **فصل هشتم** در جواب تلکسانی که
در باب جواز منصفیضا نموده و گفته که از جمله خطاهای طیب
نادان آنکه در مقام اعتراض بر عالم دین دار حکم بحرمت قضا
کرده و گفته که شیخ الاسلامی و امامت ضیق یکدیگر ندانند
کرده بر حدیث شیخ که حضرت امیر علیه السلام بشیر بگفته
جلسه مجلسنا ما جلس الا بقی او وصی نبی او شقی و این حدیث

ضعیف است زیرا که در سندش ابو جریله و فضل بن صالح است
و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی گفته که ابو جریله ضعیف است و
واضع حدیث است و دیگر در سند این حدیث اسحاق بن عمار است
و او فطحی مذهب است **جواب** آنکه باین شیخی عوام را میتوان
باو داد و از شیطان خود بازی خورده و الا این حدیث را این
بابویه در من العیض نقل نموده و در تهذیب مذکور است
و این بابویه در اول کتاب فرموده اند که من شیخی در صحیح
این احادیث ندارم و علامه در خلاصه و نجاشی اسحق بن عمار
را ثقة دانسته اند اگر شیخ ابو جعفر علیه الرحمه یکی از رواست
ضعیف دانسته باشد سایر محدثین این حدیث را ضعیف
ندانسته اند و بر تقدیر ضعف چونست با حدیث این خط که
امامت خود را قاضی قمریان ثابت دانسته اینچنین حدیثی که جمیع
راویان با اعتقاد جمیع محدثین عادل باشند کمتر یافت میشود
بلکه قوت اشتباهی ریاست عوام و جت جاه باعث ضعیف این
گفته است نه معنی شیخ طایفه و نه الواقع از شیخ طایفه
نقیضین در او واحدی بسیار نقل نموده اند که در جای قلیح
شخصی کرده و در جای دیگر مدح و در مکانی حدیثی را ضعیف
و در جای ضعیف شمرده است چنانکه بر اهل تتبع پوشیده

چنانکه سالم بن حکم که باخذ پند نیز گویند در جای او را ضعیف
دانسته و در جای دیگر موثق و بدستور سهل بن زیاد آدمی
رازی را و عالم ربانی مولانا محمد حسن در رساله راه صواب
بیان نموده اند که شیخ زین الدین قریب بچهل مسئله از شیخ طوسی
ذکر کرده که در آنها دعوی اجماع نموده و باز در آنها غلط افک
حکم فتواداده یا اجماع خلافی اقوال دعوی کرده قطع نظر از آن
کرده کسی که مدعی عدالت واقعی باشد و خود را نایب معصوم
باید از راه احتیاط پیرامون حکم خود نکردد و ضد بودن منصب
قضا با امامت نماز جمعه در ماده امثال قاضی قمری محتاج بدلیل
نیست زیرا که از اشهاد مؤمنین قاضی قمری مصلح ثابت است که
بوی عدالت بمشام او رسیده و احکام جور او ظاهر من الشمس است
و بجز این که کسی خود را عادل و جایز الحکوم نداند و علمای عصر
احدی تصدیق آن نکرده باشند رفع ضدیته این دو امر از آن
شخص نمیشود و ظاهر است که بعد از عزل منصب قضا احدی
او اقتدا نخواهد کرد و اجتماع این دو امر در او از روی
زجاست چه در سال گذشته بمحض خبری اصلی که او را عزل
کرده اند در قمر شیوع عیافته بود و کسی باو اقتدا نمیکرد و او
مؤمنین قمر را بلفظ کوفیان دروفا خطا می نمود و بعد از اینکه

کد خبر مشخص شد باز هنگام امامت کرم کردید و کوفیان
پی و فابریک تازده ایما فی تازده نمودند **فتح نهم** جواب
تدلیسائی کرد و احادیث قضا و ایمان معصوم نموده و گفته اند
جواز قضا اجماعی امامیست بلکه با فرض روایات مذاهب
امامیست و مستفاد است از آیه ایم که یم ان الله یامرکم ان تروا
الامانات الی اهلها و اذا حکمت بین الناس ان تحکوا بالعدل
و چندین حدیث در باب جواز قضا وارد شده و از جمله آن حدیث
این مضمول است که مقبول علمای امامیست و این ترجیح بعضی از
آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باین مضمول گفت نظر
کنید بکسی که باشد از شما که روایت کرده باشد حدیث ما را
و نظر در حلال و حرام ما و دانسته باشد احکام ما را پس راضی
باشید که او حاکم شما باشد پس بدستی که من گردانیده ام او را
حاکم شما هرگاه که حکم کند بحکم ما پس اگر قبول نکنید حکم او را
پس خفت رسانیده باشید بحکم خدا و سر داده باشید بر ما
و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا باشد و رد بر خدا بحد شریک
باشد پس بنا برین حدیث طیب جاهلی بی توفیق بر حد
شرک باشد زیرا که رد حکم تمامی علمای شیعه در باب جواز
قضا کرده و خفت بایشان رسانیده است و این فتوایست بغیر

هدایت و علم و در تهذیب و کافی از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده که گفته من افقی الناس بغیر علم و لا هدی لغت
ملائیکه الرحمن و ملائیکه العذاب و حقه و زور من عمل یفتیاه پس
بداحال این طیب یک خود را مستوجب لعنت ساخت و در فتوای
که داده حکم ما انزل الله نکرده و ازین آیه نرسیده و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون **جواب** آنکه هر چه
باعتقاد خود قاضی قمر بر حدیث شریح ایراد نموده از ضعف
راوی در حدیث این مضمول نیز وارد است چه در سندش داند
حصین اسدی او شیخ طایفه و ابن عقده او را واقع دانسته اند
چه نزد جمیع علما امامیه جمیع راویان بحسب جمیع کتب رجال
عادل نیستند بلکه ضعیف تر از حدیث شریح است و با وجود
این معنی قبول علماء و چندین شرط در حدیث مذکور واقع است
که یکی از آنها در قاضی قمر موجود نیست چه جای جمیع شرایط حکمهای
او که بشیاع رسیده و از فتاوی متناقضه او که مؤمنین قمر در
دست دارند و نزد ابی الصدارة قمر نیز بعضی از آن موجود است
حکمای معصوم و خداست دیگر رضای خصمین که او را با اختیار
خود اختیار در حکم را نکند **جواب** آنکه حسب المثال بودیم محمود
بحکم او باشند و اگر خدا نکرده پاره نرد اعلم و عدل از او رود باید

از وطن آورده شود چنانکه بعضی نزد سید عالم فاضل میر محمد علی
رفته و سزای خود را یافتند **دیگر** شرطیست که در جمیع احادیث
حلال و حرام نظر کرده باشد و قاضی جوهری هم بعضی که موافق
اشتهای او است نظر کرده و اعتقاد با اکثر محدثین شیعه
ندارد و نام اکثر کتب احادیث علمای شیعه را نشینده است
جای آنکه دیده باشد چنانکه در باب حدیث آن الله شرایب
لاولایه گفته که در صحیفه الرضائینست و راوی صحیفه الرضای
منحصر در شیخ ابو علی است دانسته و حال آنکه راوی دیگر عبد
بن عبد الحمید بن محمد بن زاری است که از عبد الله بن احمد بن
عامر طائی روایت کرده و قاضی جوهری هم علمای دیگر از شیعیان که
احادیث روایت کرده اند تفحص گمایای ایشان نکرده حتی
مکارم الاخلاق که نزد شیعیان معتبر است بنظر او نرسیده است
و حکم کرده که حدیث الدینار حرام علی اهل الاخره خلاف ضرورت
است حیرانه که با اینچنین عنودی کیس چه کند مگر خدای تعالی
او را هدایت کرده قطع منصب از او شود و تواند با افراط
مجتبی که باین منصب را بدو آن چند روزی زنده بود و تدارک
احوال خود تواند کرد و شرطیست که از چهار کتاب حدیث و از
کتب رجال هم آنچه موافق حال عالم مفتون بدینا است که قطاع

این کتاب را در
کتابخانه
مکتب
میرزا محمد
علی
نویس

این کتاب را در
کتابخانه
مکتب
میرزا محمد
علی
نویس

طریق راه خدایند انتخاب نموده و کلاواش را و او را خوانده
ولا شرفوا را منظور نداشته است پس این احادیث و احکامی که
نزد علمای امامیه مقبول و نزد او مردود است و الواقع در
بر معصوم خواهد بود و رد کنند معصوم رد کنند خدا
و تجدید شرکت عجب تر آنکه انتخاب بقیمه در همین حدیث این
خطبه نموده و آنچه موافق حال او نبوده ترجیح نکرده است چه
در اینجا مذکور است که هرگاه هر یک از دو کس اختیار کنند
مردی از اصحاب را و هر یک از آن مختارین اختلاف درهما
حکم نمایند حضرت فرمود که حکم واقعی آنست که اعدل و افاقر
و اصدق فی الحدیث و اودع بان حکم کند و قاضی جوهری هم یکس
اعدل و افاقر و اودع و اصدق از علمای امامیه که مرتکب قضا
نشده باشند ندانسته و نمیدانند بلکه در عداد شاگردان شیخ
بهاء الملوک و شیخ زین الدین و مولانا محمد تقی مجلسی و مولانا
محمد محسن و مولانا محمد باقر خراسانی و سایر علمائینست و طلبه
علوم دینی را این اعتقاد است پس ظاهر شد که سید نجیب
حکم از راه خواستن خود نکرده بلکه نقل حدیث شریح کرده
و این را فتوا نمیکویند و قاضی جوهری هم در مدار فتاوی قیام
و خواستن نفسانینست و نیست معلوم است که چه کس بحدیث

هر کس که در
کتابخانه
مکتب
میرزا محمد
علی
نویس

این کتاب را در
کتابخانه
مکتب
میرزا محمد
علی
نویس

اثر خواهد بود **واینکه** گفته که طیب ^{شبه} تمامای علمای شیعه
در جواز قضا کرده و خفت ایشان رسانیده است ^{سنت} تهمت
پس عظیم چه او مدعی عدم قابلیت قاضی خود رقم است خوب
شواهد و دلایل عقلی و شرعی و رد لیاقت او از چه راه
باعث رد حکم تمامای علمای میشود چه قاضی بحق را صاحب
هیچ مذهبی در مذهب خود منکر نیست و هر قاضی که دعوی
نیابت امام نکند و پیشماری جعفر را علل او منصب فساد
و بذل جید بقدر علم خود کند و احتیاط را رعایت نماید و حکم
سایر علمای دین را در امر دود ندارد بغایت مستحسن خواهد
بود نه آنکه نزد محدث حدیث خوانده باشد و نزد عامی
تحصیل علوم دینی نگرفته بجز در اقتدار منه قضای بلد
خود را از جمله علمای دین و نایب عام معصوم داند و تکلیف
عالی کند **واینکه** گفته بلا حال طیب بی توفیق که خود را
بسیار فتویٰ بفرستد و هدایت مستوجب لغت ساختن است
این کلام از محض بی باکی است چه نقل حدیث شیوخ فتویٰ است
و بتقدیر تسلیم بغیر علم و هدایت نیست بلکه از اشهاد
مؤمنین و طلب علوم دینی رقم و سایر بلاد علم بر حکومت
جود او بهم رسیده و تحقیق پیوسته که از تقیه و انهم

تسلط او بمحکمه او رجوع می نمایند چه جمعی را هر سال از
مال ایتام و حقوق مسلمانان مبلغهای کلی میدهند که
شیعها محسوس کنند و روز هاجمه احضار بچاره چند
نفر از تیان روند و به جبر و خواری کنند و این معنی بعد از
عزل او بر عالمیان ظاهر میشود بشرطی که جنیه او با
عبودیش که منصب قضای خود است رفاقت ننماید و از حدیثی
که در نهوضه کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
ظاهر میگردد که لغت راه مستحق آن میبرد چه هرگاه
نقل حدیث مذمت قضای خود فتوا باشد و سبب لعن
ملائی که در دین با حال کسی که تمام عمر خود را صرف فتوا
بغیر علم و هدایت کرده باشد که یکی از جمله فتویٰ لعن
الکثر شیعیان است که منکر اصل طریقه تصوف نباشند
و از اعجاز کلام معصوم است که ملا محمد رضا نامی از مریدان
قاضی قم در مشهد مقدس از بسکه بر بالای منبر لعن بر علمای
نامدار و مشایخ کیا رشیعه کرده با فعل آن لعن با و راجع
که اگر احدی خواهد که از و نشان دهد تا نکوید محمد رضای
لعنتی کسی نمیداند که کلام محمد رضا است و با حال که تشهد
مقدس او را گفت پای نزد از لعن بیکان ساکت نکشت **واینکه**

نکند و اگر مراد عدم استقلال باطنی است یا بمعنی خواهد بود
که نایبان بی استقلال معنوی و قابلیت واقعی را معصوم نایب
کرده باشد و بدحال چنین اعتقاد و اگر مراد عدم استقلال
بهر دو جهت است لازم آید که نایبان بعدم استقلال ظاهر
و باطنی متصف باشند در تصویب هرگاه قاضی جور قم معزول
کردن نایب بمعنی ثالث میتواند بود و درین رساله مذکور است
که منصب قضا را بغير قبول نموده و این معنی دلالت دارد که خود
جایز الحکوم نمیدانسته است چه نایب جایز الحکوم محسوب باشد
بلکه بر لزوم آنکه اظهار و اعلان نیابت کند و بدین
رساله مذکور است که مؤمنین قم اجماع در ارتکاب منصب قضا
او نمودند و بر اهل بصیرت ظاهر است که خراپهای عظیم از اجماع
امت بدین مبین رسیده و اجماع باعث قابلیت واقعی میتواند
بود **ندیس** دیگر آنکه گفته که مؤلف بصره المؤمنین بحديث
سليمان بن خالد که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که اتقوا الحکومة فانما هي الامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين
کنتی او وصی نبی استلال بر عدم جواز قضا کرده و این حدیث نیز
ضعیف است چه که در سندش سهیلین زیاد است و او ضعیف است
و ایضا در سندش ابو عبد الله المؤمن است و او واقعی مذهب است

و بر تقدیر صحت معیش نیست که از سلاطین قبول حکومت میکند
که حکومت مخصوص امام عادل عالم است و سليمان بن خالد زمان
کنتی مروان و بنی عباس بوده و حکومتها را ایشان میدادند بنابر
امام علیهم السلام از قبول حکومت شیعه راجع نموده پس بدحال طیب
جاهل که بغير حق فتوی داده و خود را مستوجب لعن گردانیده است
جواب آنکه بیان حدیث در باب مذمت قضا وجود فتوی نیست
و حدیث ضعیف را درین باب قوی دانستن محض احتیاط و
داری خواهد بود اما نزد قوه مشربیه جنب جاه و ریاست عوام
موانع قوی ضعیف میکرد و مکرر ثابت شد که عمل با حدیث
ضعیف علمای دین دارد که ده اند و حدیثی که جمیع روایان عادل
باشند بسیار زیاد کم نیست و این باوایی که بخوابش نفس نموده
مسأله نیست و بر تقدیر تسلیم که شیعه راجع نموده باشند که از سلاطین
بنی عباس حکومت قبول نکنند و این حدیث در آن باب وارد شده
باشد لازم می آید که قاضی قمر چنین فهمیده باشد که با عدم قابلیت
واقعی قبول قضا احتیاط میتواند کرد و این غیر مستحکم است
و از جمیع الکلیات علاج تراست **و این که** گفته که طیب جاهل بغير
حق فتوی داده و خود را مستوجب لعن کرده غیر محکم است
که مطلب قاضی قاضی جور باشد و حکم بریدی قاضی عادل فتوی

بفرق باشد و واجب اللعن کرده ظاهر است که این فتوی داده
بر و جامع شود **تذکره** دیگر آنکه گفته که طیبی با آن پشمازی
جمع را با شیخ الاسلامی نمیدانست و این خطاها از جمل او
ناشی شده چنانچه در این دو امر ضعیف نیستند و شرط هر دو علم و
عدالت است و این هر دو در شیخ الاسلام قمع است **جواب**
آنکه مکرر در لایعالم فهم مذکور شد که قضا را با شرایط شرعی
آن کسی منکر نیست و بدستور پشمازی را با شرایط کثیره
آن چنانچه بگوید عالم عادل عابد سید ماحد قاضی داد
السلطنة اصغمان اند و نهایت بذل جهد در احکام شرعی
میفرمایند و تقصایق را از خود دفع نموده مافع موافق
نزد علای دیگر نشده و حکم عالم فاضل دیگر را در مذکور و با
این خود را عادل ندانسته و پشمازی را علاوه منصب خود نموده است
و احتیاط او درین باب محض مباشرت قضا است و الباقی موافق
عادل در موجود است و بدستور چنانچه قمع مکان شیخ
الاسلام اصغمان که در چندین سال احدی از نوشته و حکم
متناقض با وجود شخص بسیار و معاندین پشمازی یافته اند
بغلاف قاضی خود قمع چندین حکم مخالف یکدیگر او آنها نزد
نایب الصدرة قمع در باب بیع و شرای مزرعه معینه و غیر آن

موجود است تا بوزنه کاظمای ایل و غیره رسد و در طرف
داری مطیعان خود معروف و در تکلیف منکرین عدالت خود
مشعوف و در حب ریاست عوام بی تاب و در تقوی بر خلق
الله و زجر اهل الله مثل او بایاب و با وجود جمل مرکب بعلم
خود مغرور و در تفرعن بغایت غرور است و در احادیث
قدسیه واقع شده که یا احمد لوصی العبد صلوٰه اهل السموات
والارض و طوی بصیام صیام اهل السموات والارض و
طوی الطهارة مثل الملائکه و لبس لباس العابدین ثم اری
فی قلبه من حب الدنيا بزره من سمعها او ریاستها و حلیتها
او زینتها او عجبها او اذناها او اکثر منها لا یجاور و فی
فی دار محبتی ولا تغن قلبه محبتی ولا ظلم قلبه حتی
یشاقی ولا اذ یقصد حلاوتی و علیک رحمتی و سلامی و حال
آنکه حب ریاست عوام قاضی خود بر احدی پوینده نیست
دلیل دیگر بر اینکه امامت و قضای بحق در غیر معصوم
غیر مخصوص بنصر خاص امام اجتماع ضعیف است آنست که احدی
از مجتهدین مشیعه منصب قضا را با پشمازی جمع نموده و همین
فتاوی و بیان مسایل حلال و حرام را با پشمازی جمع کرده اند
اگرچه الواقع ضدهم نمیدانستند بایست که مردم را بر حکم خود

مجبور سازند و هر که بحکم قضای ایشان نیاید بجز احضار کنند
پس معلوم شد که منصب قضای متعارف غیر نیابت عامه معصوم است
و غیر آنست که عادل واقعی بر امون آن تواند کرد دید ما هرگاه
امراض باطنی بر مزاج غالب کرده و قوت و هم و خیال عقل معاش
را سلطان مملکت عقل معاد کرده خود وزیر و وکیل او شوند
باید با وجود عدم عصمت افعال رزیده خود را خشنود و در
راهدیه نامد و ظلم را عدالت خواند و قضای جور را ب نیابت امام
حمل نماید و بیک رابط الجاهل و زهر را فاقد زهر نام کند و هر
انکه راهی بعدالت شهنشاه عقل معاد برده باشد و رانادان
و جاهل و بی توفیق و مستوجب لعنت داند و الله یهدی من
یشاء الى صراط مستقیم **فصل دهم** در جواب تدلیس
که در باب عدالت و علم قاضی فرموده و گفته که قبول منصب قضای قم
را سبب التماس و الحاح مؤمنین قم و رسیدن حکم قضای قم و
دادن استخاره بود و عدالت او ظهور تمام دارد زیرا که ساطع
از برای تحصیل رضای حق مجاور کربلا و نجف بوده اند و مدتها
در قم بنماز جمعه و جماعت اشتغال داشته است و شاهد علم
او تصانیف و است **جواب** آنکه دروغ کور را حلقه نمی باشد
چون قبل ازین بیان کرده که شرط نیابت عام در او موجود و

این منصب داشته و الحال بیان نموده که سبب قبول حکومت الحاح
مؤمنان قم و رسیدن حکم قضای قم بوده و ازین کلام لازم می
آید که مدتها با وجود استحقاق ترك واجب کرده باشد و اگر
این امور باعث نمیشد من بعد نیز اعلان نیابت معصوم نمیکرده
پس اگر استحقاق داشته و بر خود واجب میدانسته و حکومت نکرده
در پیش خدا معاقب خواهد بود **و اگر گوید** که بدستور آمده علیهم
السلام تقیه میکرده ام و خروج نکرده و اعلان نیابت نموده
محض تر و راست چنان زمان مثلاً زمان خلفای بنی عباس است
که اگر نیابت معصوم ظاهر و علانی آن شخص که در پادشاهها
عالی تبار و خواقین کامکارست یعه و علمای دین مبین او را
مستقل سازند چنانکه در ماده میر محمد باقر داماد علیه الرحمه
صورت وقوع یافته بود و بدالحال او که خواقین سلاطین نشان
خلافت مکان را مانند خلفای جور دانسته و قطع نظر ازین
کرده نص خاص از معصوم یا ورنه سیده که نیابت قم را معصوم
باور داده باشد پس بر واجبست که بر علمای عصر نیابت عام
خود را ثابت کنند تا مردم صفهان و غیره بلاد دین را از وسوسه
آخرت حاصل نمایند پس شخص شد که منصب قضای قم حکومت
حسب المثال است نه نیابت عام معصوم و در هر دو بی تفاوتی

قاضی موجود است چنان بپایه قیاس است که با عدم قابلیت
مرتکب این منصب گشته و نیابت معصوم را از آن رفیع تر
میداند و مثل قاضی جورقم مثل شخصی است که الاغی پیر
لاغری داشت و بقلیلی فروخت و از دالان قزوین الاغ
جوان فریخی خواست و ایشان بعد از مدتی بموجب خواهش
آن بپاره الاغ جوان فریخی بمبلغ زیاد بان حیوان فرو
و بعد از چند روزی که فریخی نفخ و باد عارضی دمیده که
هم خانه گوشت بود ترك مصاحبت نمود و دندان عمل
که لاف جوانی نیز دقاع طبع از شکستن جو فرود حیوان
صاحبش مصاحبت پیرین دیده کشود پس اگر قاضی قمر بر خو
اعتقاد بخورد که سوار است ملاحظه بدیده بصیرت کند میداند
که مردان پیر پیران که دالان بازار بهائمنند بادی ددان میدهند
و دندان طمع بسوهان خوش آمد نیز کرده اند و الا منصب قضا
جور هاست که هست و از دیدن یاد افسون کران مرتکب
جوان نشود و از الحاح و التماس مردم قاضی جور نایابم
نمیکرد و در راه دادن استخوانه جمعه قبول منصب قضا
بنابر خیریت احوال سایر مؤمنین است که اگر اوقیول نمیکرد
لا علاج باعث شقاوت دیگری میکردید **و اینکه** گفته اند عدا

از ظهور تمام دارد و اعمال حشده سابقه را بیان نموده که مجاور
اما کن مشرق بوده جز حاق چینی دیگر ظاهر نمیشود چنانچه
مدتی در میان ملایکه بوده و سند عدالت افعال حال است
اعمال ماضی و افعال ذممه او بجای شربت یافته که بنده خا
رب جلیل مولانا خلیل او را بتاالت ثلثه مسمی ساخته و بشمارای
شیطان باعث الحک در رقم از سخنان آن بزرگ زمانست و
مجاورت بخفاشرف که عالیجناب سید شرف الدین علی
حدث راضی بمقابل حدیث او شده باشد و دانسته باشد که
یحیة رضای الهی مرتکب نمیکرد و ظاهر انفعی نداشته باشد
و اینکه مدتی در رقم بامر بشمارای جمعه و جماعت مشغول بوده
از نمره آن که قاضی جور شده مشخص است که مردم را بادی
دهد تا او را عادل دانند و الحاح بامر قضا کنند و او باین منصب
جلیل القدر فایز کرده و بعد از حکومت آنچه خواهد کند **و اینکه**
تصانیف او را شاهد علم او ساخته است نزد صاحبان طبع نظر
موسوسه بر دالکلام و الفقه و الحکمة و التصوف بالحققه و
الوقوف و الور و الیف و فی الواقع غریب افادات در تصانیف
خود کرده و حکمت های بالغه الهی انحصار پذیر نداشته و بشمار
درختی بودن خیزه و امثال آن دانسته و ازین رساله که باسم

و عاقبت قاضی جور معلوم

باشد در ماده اکثر اهل دنیا روی داده و میدهد و در چنین
اقتدار قلبی باقیه اکثر مشاهده میشود و حال آنکه آدمی عا
نجیر خوش است الواقع اگر عیسیا را چهره در باب صفات
ذمیه قاضی جور قم که در السنه وافواه مؤمنین است و
بوده باشد ظاهر با ایمان جمع نشود چه جای زهد و روح
چه هیچ زاهد شقی اراده نمیکند که خراج کلیت علی را
جهت تصرف اموال مورد نیاز برای پسر عیسیا بپردازند خود
عقد کنند و حاجی امین کلاه دوز قزوینی را که وصی بوده و
قاضی جور قم ناظر و صایا منع تصرف اموال نموده ناظر خود
تصرف شود و بعد از آنی که حاجی امین بدیوان الصدقات عرض
کرده و مقر نشده باشد که وظیفه ناظر نیست که اموال را از
وصی بگیرد بلکه باید وصی را بفرماید که بموجب وصایت صرف
کند در جواب گوید که حاجی امین سفید بوده بنا بر آن از و گرفته
شده و بایب الصدقاته قم بر قاضی جور خاطر نشان کند که حاجی
امین کلاه دوز در عقل و عاقل زیاد از آن شهرت دارد که کسی
تواند نسبت بسفاهت داد الواقع اگر نسبت بسفاهت با و
واقعی بود اقرارهای او را در باب تعیین وکلای غیره قاضی
قم اعتبار چنان نموده و مهر بر وکالت نامحبات او چنان کرده و بعد

از آنجا

از آنکه وکلای او مطالبات را از مردمان گرفته باشند خود
متصرف شده و او را سفید گفته و این منافات ظاهر بر نهد
نداشته باشد و بدستور متصرف شدن هفتصد تومان مال
پسر مهدی قلی بیگ که بوالدا و که و ط شرعی بودند دادن ظاهر
عین تقوی باشد و مبلغ یک هزار تومان اموال صغیره میرزا
محمد قاضی را متصرف و والد صغیره که کنیز او بوده ملازم خود
دادن ظاهر و روح تقاضا کرده باشند و ملازم خود را قیم
مال ایتام کاظمی ایلی کردن و باغی را در جزو از و باجاره
گرفتن و در عرض سه چهار سال تصدیق نمودن که تخفیف
در اجاره آن باید داد و قریب پنجاه تومان را بعلت تخفیف
بایتام ندادن ظاهر عین دین داری باشد و بدستور است
تومان از مال ایتام از قیم گرفتن و بعد از هجده سال اقرار
به نقاد تومان نمودن و آنرا هم بلیغ نمودن ظاهر منافات
باید عای نیابت امام نداشته باشد و عجب تر آنکه قیم ایتام
قبوض متصرفه قاضی جور قم را در حضور بایب الصدقاته و
معتبرین بلاد قم ظاهر ساخته باشند و مشخص شده که است
تومان را متصرف گشته است و در ادای هفتاد تومان هم
به آنها داشته و بدستور جبر بر مردم کردن که حجیه را بفران

المراد من الامر

شخص باید داد و آن شخص از جمله راه زنان راه مکه باشد چنانکه در
حکایت ریش سفید اعراف غلیظی ساکن سیله قم مذکور خواهد شد
و سبب این قسم خبر در جمیع مال الله اندک اینها اعتدال از زمان رکاب
باشند و مردم از خیل و خشم او ترسند و مذکور میشود که عدل این
جماعت که ضبط بیت اللطف و حقوق خلق الله با ایشانست از سیصد
متمم و زنده و از طلب علم دینی هم که در مدارس آنجا میکنند دارند
مسموع شده که با وجود کثرت مداخلات الله درین چندین سال
یکدینا دایشان نرسیده و مخصوص ملازمان همیشه کشیک سر
قاضی جوهری است و بدستور منع کردن مردمان که مالکولت اجناس
مخصوصه بغير کار و انراهای اویجای دیگر نبرند و تعیین کردن
کیالان که هر چه خواهند از مردم گیرند چون مخصوص کار و انراهای
اویجای حدی منع شوند نمود و تصرف نمودن اموال اجاج صباری
طراحی که از سر هر دو تومان مجاورت دار و یکدیگر بپوشد
پوشان او ندادن ظاهرا از مقتضیات اجتهادات حقه او باشد
و لغت کردن اکثر علما و مشایخ شیعه که طریقه تصوف را از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دانستند و از خلاج نداشتند و جمیع
مردم عالم را خواستند که مقلد او باشند و او را از سب و خطا
بری دانستند و بدعت در شرع مبین نمودن چنانکه بشیاع

رسیده که منع بیع خیار شرط و دفع تعیین و یکم شوخی کرده
و میگوید که این دو چیز احکام شرع کرده و میکنند و من طرف
کرده ام ظاهرا نزد او نامحکم بیع خدا نباشد و باید حق و هیل
بنها زعیدین رفتن و سایر افعال او که بعضی ازان درین رساله
بتقریبات بیان شده و ازین بیشتر است که جمیع انرا کتب متعدده
حامل تواند گشت و آنچه مذکور شده مشتکی در کلی نوبه خواری است
ظاهرا امور مذکورده محض هدایت عوام باشد و انجین ظاهرا
میشود که هرگاه کسی خود را مجتهد نام نهاد جمیع خطاها ضوا
میکرد و چه مجتهد مخطی باشد است و دیگر تکلیف تقلیدات
شرعی از وساطت میگرد و هر حکمی که خواهد تواند کرد و بر
مقلدین چون و چرا جایز نباشد و هر که دعوی اجتهاد کند
بدون ثبوت آن باید مقلد او شد و الا تکفیر را آماده باید
و عجبت را آنکه بصره المؤمنین مشتمل بر دوازده فصل است
و چندین حدیث صحیح از کتب ادب و کتابهای معتبره شیعه در باب
جواز شال پوشی و شنیدن آواز خوش و ذکر جلی و حلقه ذکر
و جواز ریاضات و مکاشفه و کرامات و عروج روح و امثال
آن مذکور است و در یک فصل عشر عشر مطاعن قاضی قم
و مذمت قضای جوهری و قسم قاضی جوهری اصل مرکب را د

و قبول احادیث کثیره نشده با وجود آنکه جمیع امور مذکوره را
بدعت و کفر و فساد قلمداد و آنچه در باب علت قضاء وجود حق
شد مبنی بآبانه در تالیسات آن کوشیده و خبر واحد از حفظه را
که داود بن حصین از جمله راویان اوست و واقعی مذهب است
دلیل نیابت امام نسبت بخود ساخته و در سایر امور دینی دعوی
نموده که بعد از غیر متواتر عمل جایز نیست و از بذل جهل او دید
باب معلوم میکرد که علامه عظیم بمنصب قضای جوردار و
الواقع حق با او است چنانچه منصبش را عیوب غیر متناهی است
و بعد از عزل بروان معلومست پس لازمست که در دلائل
استحقاق سعی بلیغ نماید **و اینک گفته** بکوش طیب جاهل
غافل زهد و تقوی قاضی جور قم نرسیده سبب نیست که کوش
حق شنودارد **جواب** آنکه کسی کوش حق شنویدارد که با وجود
استماع صفات دمی خود بخود نیز داند و سخنان از خود
بهتری افشود و اقوال شیخ بهاء الدین محمد و مولانا خلیل
و علمای راشدین را خلاف شرع داند و غافل جمعی اند که آنچه
تقیه مقلد قاضی جور قم اند و از اطوار او بپایند **و اینک**
طیب طیب المرئوبه نموده وقتی صورت پذیراست که قاضی
جور از حکومت خود توبه کند یا از آن منصب معزول گردد تا توبه

اینطرف صورت قبول تواند داشت **فتح یازدهم** در
جواب تالیساتی که در ضمن حکایات منقوله قاضی قم نموده و گفته
از کذب و افتراهای این طیبی توفیق اینست که گفته که عالم دین
دارد در دعوی میرزا صفی خان حیف و میل نموده و حقیقت
برین وجراست که میرزا صفی خان قم بیمار بود و بخاطر شورش
که آنچرخیداری نموده وقف کند پس نیم دانک قناه قاضی شرف
الدین علی از عودت میا نصد تومان خریداری نموده و وقف
قم کرد و در آن تصرف و از عمارت موقوفه آب خیر مقدم نهاد
آب را بشهر آورد و در ایامی که مردم بان محتاج نبودند آب را
میفر و خست و تصرف در قیمتش میکرد و بعد ازین مراتب میرزا
خان از خیر خود پشیمان شده اراده ابطال وقف نمود بنابرین
دین دار حکم بحق کرده نداشت که وقف را باطل سازد **جواب**
آنکه شهادت تلمیذی تمیز که از دستیاران کناره معرکه است
اعتباری ندارد و معتبر اقوال مؤمنین قم و بلاد ساوه است
و ظاهر وزیر جلیل القدر اصغمان و برادران عالم مقام
ایشان که میرزا صفی خان عم ایشان باشد بهتر دانند چه قم
عزیزی که در شان او باشد که میا نصد تومان تواند بخیرید
و خیرات نمود چنانچه میرزا از آن باشد که وقف را باطل سازد

و از وقت نمایان خرید پنهان کرد بلکه چنین بشیاع رسیده که میرزا
 صفی خان قاضی قریبا بر شهرت کاذبه وکیل در خریدن و وقف
 نمودن آب جهت انتفاع عموم مردم کرده و او بنا بر اغراض انتفاع
 اقوام خود از کسی که خویش او بود آب خرید که حجری بشرط نداشته
 بنا بر این نیز خاصه خان هر چند خواست که قیمت آن آب را بخرید آب
 حجری در خریدن شود قاضی قریب راضی نشده که چون من بگویم
 او خریده و محیفه وقف گفته شده دیگر مردان و بزرگان آب از
 دیگری صورت ندارد که حجری بشرط نداشته باشد و انچه این نمید
 بی تمیز و وقوفانه نوشته است مؤید اینست که حجری نداشته
 باشد و لهذا قید نموده که از مجاری موقوفه آب خرید قدیم
 شهر آورد و این هم می باید که غلط باشد که اگر از مجاری آب
 قدیم جاری میشد می بایست که انتفاع آن عموم داشته باشد
 و حال آنکه بالفعل مخصوص محله قاضی قریب و محله قریب
 بآنست و قریب محله از آن محرومند و تحقیق پیوسته
 که در وقف ناچیز شرط شده که اهل شرع در آب وقف
 مذکور دخل و تصرف نکنند و بالفعل قاضی قریب در دخل به
 دیگران نمیدهد و اینکه افترا بواقف آب فرموده
 که در آب حاجی که مردم محتاج بآب نبودند میفرست خست خلاف

نهایت ظهور دارد چه دار المؤمنین قم را اکثر اهل ایران دیده اند
 ایامی وقت باشد که مردم احتیاج بآب نداشته باشند و گویا
 که دیگری بخلاف شرط واقف تصرف نماید بلکه متوطنین
 از ترس جلای وطن و اقتدار قاضی خود ترک معارضه کرده اند
 و حقیقت این امر بعد از سوای عزل او بر هر کس ظاهر میشود
 زشتی اعمال او را منبش پوشیده است جوی ناهوار هموار
 است بآب باشد بآب و این حکایت را طیبیت محیب
 نساخته است که اقرا نام نمود و بی توفیق کسی است که راه
 بنفس شوم خود نبرد و ظاهر اصداف اینقال طیبیت محیب
 تواند بود نه از دستش کسی بیا بیا بخرید نه از جودش یکی داد
 بشیون **تدلیس** دیگر آنکه گفته از جمله کذمهای این طیبیت
 توفیق اینست که گفته عالم دین دار میر محمد علی باب الصلواته
 ممنوع ساخته که تصرف در آب و ملک متصرف فیه خود نماید
 و جمیع اراضی آباد قدیم را خراب ساخته و قضیه فدک را تجدید
 نمود حقیقت این قضیه برین وجه است که شخصی از اعراب غلطی
 حاضر شده نزد عالم دین دار اقرار نمود که مقداری از آب رود
 خانه میر میر محمد علی مبیع نموده ام و بعد از مدت سی و سه
 علی خواست که آب را از رودخانه جدا کند مردم شهر تصرف

ندادند و گفتند که اقرار با بیع اعتبار ندارد و چون مشتری عاقل
از اثبات بود قسم متوجه مردم شهر شد و مشتری قسم نداد و عالم
دین دار حکم بقانون شرع نمود **جواب** آنکه با وجودی که این ساله
از تألیفات قاضی جور قم است و مکرر بان رسیده و اصلاح نموده
و باطن مشرع اقدس که حیلنا ظاهر میسازد کاری کرده که
صوت ظاهری این قضیه را نتواند ادعیه ظاهر است که آب
و دو خانه مشتری میان جمعی باشد و فروختن احدی که او
را در آن حق معین نبوده باشد و برحاکم شرع ثابت نگردد
بجز اقرار عرب غلیظی مجهول مهر بر قبالة نمیکند پس مهر
کردن قاضی جور بر قبالة خلف میر محمد علی دلالت دارد که
نزد حاکم شرع حقیقت عرب ثابت و عرب نزد او معروف
باشد **اگر گوید** که ثابت نبوده و مهر کرده ظاهر میشود که
این عالم چه مقدار دین دارد بوده و اگر ثابت بوده دیگر از مشتری
طلب ثبوت در ظاهر شرع انور ندارد علی الخصوص که در
تصرف مشتری بوده و زراعت او موجود و خراب کردن
پایمال نمودن زرع بین الثبوت باشد پس انتزاع بجهت عدل
شهود از مشتری غیر حکمی است و اینکه کلانتر قم بوکالت
رعایا از عرب غلیظی عملی باخریده باشد و بموجب اسناد معتبر

که نایب الصداده دارد عمل متنازع فیہ از لفظ نباشد و بموجب
بمهر قاضی قمری تصرف بوده و مزروع کرده باشد چون
مشتری توان انتزاع نمود و غیرت را آنکه جمعی را بدیون القضا
فرستد و سفارش نامحبات باعیان نویسد و بایشان یاد دهد
که انکار قبالة باید نمود و ایران نکرد که مباد از شرع قبالة انتر
قم ظاهر شود که عمل امتیاعی خلف میر محمد علی غیر محال امتیاعی
کلانتر قم بوده است و از غیرت کات ظاهر میشود که عالم نایب
امام دین دین نیست بلکه در دین است و در بی انتقام از
نایب الصداده لغظی است که حقوق سادات عظیم الشان پایمال
حوادث کرده و این معنی شباهتی بغصب فعلی ظاهر داشته
باشد **تدلیس** دیگر آنکه گفته که از افتراهای این طبیب جاهل
بی توفیق این که که گفتند ضعیف طهرانی که مقعوده عالم عامل
مالش را گرفته مانع حج او شده و این تهمت عظیمست ضعیف
مزبوره دو مرتبه بلکه رفت و حکایت مناکحه و بخشش
اموال برین و چراست که چون عالم عادل قبول شیخ الاسلام نمود
و نمیخواست که بخرد و حق الکتاب از کسی بکیرد و دیگر خوا
واقع شد بنابرین قرض بهم رسانید و کرم فعال ضعیف مزبوره
را فرستاد و آن ضعیف صالح خود را بعد آن عالم دین دارد آورد

و مال خود را بقليلك او نمود و بدان مال دادی قرض واقع شد و این
مناکره و بخشش در نظر اهل ایمان عیبی ندارد **جواب** آنکه اگر آنچه
درین تدلیس بیان نموده فی الواقع چنان میبود در نظر اهل ایمان
عیب داشت لیکن این امر بوجوب شیاع غیر آنست که بی عیب و شرعی
باشد و از جمله افترا نیست چه ناقل آن مردم مله این قوم و برادر
صالحه اگر میرزا معصوم مستوفی سابق مازندران باشد اگر
اصلی نداشته باشد نکال آن با این جماعت و یا برادر آن عقیقه
نه با کسی که از ایشان نقل کرده باشد و از غریبه بود است که عقیقه
صالحه دو مرتبه پنج رقبه باشد و احدی از ولایت طهران و برادر
و خویشان او ندانند باشند بلکه آنچه شیاع رسیده است که حاجی
صادق طهرانی مدتی در هندوستان بوده و از راه هند بمکه
رفته صاحب کوفت بوده که بخانه خود رسیده و در آن کوفت فوت شده
و فرزندی نداشته و زوجه او که همیشه میرزا معصوم طهرانی است
بعد از فوت او دعوی نمود که حاجی صادق اموال خود را که قریب سیصد
هزار تومان میشد با وصل نموده و از این اموال میرزا معصوم
شیوع طهرانی عاجز بود و فوتی در غایت پریشانی و از او
مطالبه می نمودند و آن عقیقه برادر خود چندی نوشته کرده و نزد
حاجی صادق مانع از او شده است که چون فرزندی ندارد اموال

خود را بشما صلح کنیم و میرزا معصوم چون صاحب قتری از
دفاتر سرکار خاصه بوده و اعتباری داشت کسی تعین نموده
بیهانه زیارت معصومه بتم آورده که از اینجا باصفهان آید
و بعد از مصالحه اموال او را و آنکه مکه معظمه نماید و چون
عقیقه صالحه وارد قم گردید و خاطر نشان شد که برادر او نیز
باورته حاجی صادق بر نمی آید و جمیع از مریدان پیشما از قاضی قم
آن عقیقه را بازاری دادند که اگر قاضی و نایب امام قم متوجه احوال
کرد از پیش میبرد و آن پیاره بعقد و طلا می کشید و اموال را
با او صلح نمود و او جمیع اسباب را از طهران نقل کرده و کسی که
بدعوی و زنه حاجی صادق نکرد و چون اموال را باز و خرج خود
صلح نموده بود شرط استطاعت مفقود گشت و دعوی دوبار
رفت و حج آن عقیقه با عدم اطلاع احدی دلالت بر کرم او طی الامر
میکند و باید دایعه او بی باشد و قاضی جوهر قم را بعد از زنا دقه
و کفره دانسته و حال آنکه آن پیاره در چند سال یکبار حج رسیده بود
با رجیانه که مشهور است و ظاهر آن چون با چنین مالی حق غیر با
حج جایز نبود لحذا و آنکه نکشت پس بخشش اموال صفت خوبست
اگر مال آن شخص باشد و این حکایت در بعضی المومنین بقید العهد
علی التاقلین قید شده که اگر واقعی باشد پیشما عادل قم طعنه

بر مالک دینار در رد تزویج دختر صاحب مال و جمال بصیرت نهند
و در ترفتن حج بایزید و پیر او را معذور دارد و اگر این حکایت
واقعی نباشد و جمیع مردم طهاران و برادر عقیقه دروغی باشند
داده باشند بر امام عادل قم ظاهر کرده که ممکن است که در باب
مالک دینار و بایزید نیز از باب غرض دروغ نقل کرده باشند
و آن دروغ را مفتی قم شاه کلک از ایشان فساد دود و بیولا کند
شده که یکی از ملازمان قاضی جوهر غیم نام که ضبط اموال بعضی از
مسلمانان با او است کینهی صاحب مال داشته و زوجه ملازم قاضی
نزد حاکم عادل شکوه نموده و آن عادل دین داریان و جمل و ساخته
که هرگاه تو صدق خود را که نیست تو نیست تزویج بخشش دفع
کینه ممکن است و ملازم خود گفت که اگر کینه را ببلوغ دو بیت
بن بفروشی ممکن است که باعث بخشش صدق زوجهات کردم
و ملازم او کینه را با ببلوغ دو بیت دیناد فروخت و ضعیفه
صدق را بخشید و الحال جنگ عیوباره افتاده حرم محرم عالم
عامل دین دارد و وجود کینه را بر نمی تابد و قوت حیوانی از کینه است
نمی دارد و ظاهر این ماجرا باعث آن کرده که افشای اسرار مال
ورقه حاجی صادق طهارانی شود و احدی در این باب از منفربان
نباشد **و اینک** طبعی بجاها و بی توفیق نماید ظاهر جاهل

ترین مردم کسی باشد که خود را قناسد و بی توفیق شخصی است که
از استماع این قسم حکایات آگاه نکرده و حمل بر عناد طبیعت نجیب
کند و داند که او را شش منصفی و امامت و از وی غرض تری نسبت
با امام قم احدی نیست و بدستور خود را از جمله عالمان مفتون بدست
نمیداند که مطلب از شریعت بین العوام باشد بلکه غایت در دین و بی
تعلق از مزایای دنیا باید داشته باشد که اظهار این معانی نسبت
با این چنین **سلطان** صاحب خردم و خشم و مقلدان محترم نماید
و سواي حضرت دنیوی حاصل تیای او نباشد و او نکال دینار را
بشوا عقی معاوضه کرده باشد چه مشخص است که لا اقل اسم او
سر در خط و ما را نه می دان قاضی جوهر خواهد گشت اما چون این
طرح مستحق آن میبرد امیدوار بر حمت الهی میتواند بود **فتح**
دوازدهم در جواب تدلیساتی که در قدح و طعن مؤلف بصیر
المؤمنین نموده و گفته از انا ظاهر است که طبعی بجا آن توفیق
صحت مؤمنان قم نیافته و با ملا حده و بخره و فسقه که با عالم دین دار
عداوت دارند صحبت داشته و همه که بهار بطریق خرم نقل کرده
جواب آنکه مکرر بیان شده که با وجود استماع حکایات مجتنب
بطریق خرم نقل نشده و در اول حکایات قید شده که **العمده**
الروایات و مؤمنان قم که طبعی نجیب بصیرت ایشان قیاس گشته هر آن

سلطی

ع

نزد قاضی جو حکم فسق و ملاحده دارند چه بصحبت اکثر طلبه علوم
دینیه مدارس و سادات سلسله شیده عالی تبار میر محمد علی و مجد
الزمان مؤمن فیاض و میرزا حسن و سلسله پاک سرشت اطباء
حاذق و حکمای عقاید صادق دار المؤمنین قم که از مشاهیر
متورعین و بی روان ائمه معصومین اندرسیده و با سادات و نجاران
آن ولایت صحبت داشته است مانند میرزا عبدالحسین و میرزا عبد
و غیرهم و متولیان عظیم القدر و خادمان خدای متبرکه که دار
المؤمنین قم و خادمی متین و عجب نسبت بطلیه علوم دینیه و
او با این طبقه عظیم الشان اظهر من الشمس است ولیکن
بابعضی از اهل حرفه و کاروان سر ادا دن و ملازمان دارالافتا
اتفاق دیدن نیفتاده و این حکایات را از صاحبان خبرت و مرو
و شیعیان با عدالت و فتوت اکثر بلاد قم و قزوین و ساوه
و طهران و ری و سفهان و کاشان شنیده و اینها حق را ملاحظه
و فسق و فجور داشتند منافات بدین داری دارد و وقتی
در حضور او خواهند گفت که از منصب قضا معزول باشد
و نباید غیر زنان را تئیه از بیم خواری نمود و ظاهر قاضی جو هم
با راست قوی صحبت نداشته و یکی با حرم خود نکرده اند
باشد و الاضعاف ضاعفانچه بیان شده می شنیده و معلوم

میشود که مدار صحبت او و اعانت او با مردان ظاهری باشد
که در واقع ایمان و انصاف نداشته باشد و مدار ایشان
خوش آمد آنطرف و جلبت نافع اینطرف باشد چه در بلاد
خوار در مجلسی که عالم مقدار دیش سفید اعرار غلیظی با چند
نفر از آنجا است که در مسیله قم ساکنند نقل نموده که با وجود
عدم و جویب حج بعضی از جماعت اعراب مذکور که متوفی شده
بودند قاضی جو در قم حکم نموده که حج باید خرید و با اعراب
بدوی چند که ملازم دارالقضای او بودند داده و در آن
سال سائین حج میرفتیم دیدیم که اعراب بدوی حج فروش
ماد یانی که از ما در عوض حجه گرفته سوار بودند و
تفکی که از ما برسم تکلف گرفته بودند حایل نموده یا
قطاع الطريق چندی بعزم غارت قافله آمدند و آنچه
توانستند بردند و چون بعد از مراجعت ما جراید بقاضی قم
عرض کردیم که امنای شمار را یقینین مشاهده کردیم و در
فرمودند که چون بر شما ظاهر گشته است که حج فروشان حج نرفته
اند باید حجه را جماعت دیگر داد و ما تعهد میکنیم که در حج
که اعراب قطاع الطريق وارد این بلاد شوند از ایشان
و بعد را باز یافت نمایم و چون یکبار جویده کشیده بدوین

چه قبلی داده بودیم دیگر اظهار در جایز نداختیم که مبادا بحریه
 دیگر کنند و بدستور در همان اوقات جمعی از ماوند آمده در
 مجلس کاجلیل القدر خوارمذکور ساختند که جمعی از اعراب حج
 فروش به موجب ششده قاضی قمر که تصدیق عدالت ایشان
 کرده و امر بخردن حج فرموده چهار حجیده از مردم ماکر نشد
 و در بحر و وجه حجیده را کینزان بجهت خود خریده اند و معلوم
 است که استراحت و جماع را بمذکر بتعبیه نموده اند و است
 و در استخلاص و جوه مذکوره اعانت از ما که خواستند
 و ما که متخیر بود که چه تواند کرد که قاضی قمر از و ترنجید و مغرور
 نثار و در ترضیع او فرود آورد و بدستور مردان صاحب
 او در بردن مال الله مشهورند و در بی صورت با فساد و
 فخره صحبت داشتند بهتر از بی قسم مردمانند به قاضی
 فسق خود قایل و امید تو به دارد بخلاف این جماعت که سستند
 عدالت از امام قمر دارند و نقص صریح بجهت عوام میکردند
 و ترضیع مال مسلمانی از استلزام است **تدلیس** دیگر آنکه
 گفته که شاید این طیب بعد از اهل اعتقادی نداشته باشد
 چنانکه محی الدین که مقتدای او است گفته که لفظ عذاب مشتق
 از عذبت و ابو الحسن خرقانی که پیشوای او است شاره بخوبی

دوزخ کرده **جواب** آنکه این مغتری لاف دین داری میزند و
 چاکران و غلامان ائمه هدی را از پی روان محی الدین میدانند ازین
 که کسی عالمی و فاضلی را از جمله شیعه دانند چه لازمست که اشخاص
 مقتدای او باشند پس مقتدای تلمیذی تمیز نیز قاضی جود قمر
 خواهد بودند ائمه هدی **و از این که** علمای راشدین شیعه
 محی الدین و امثال او را شیعه دانسته باشند و از اقوال او
 استنباط نموده چه نقصی بدین داری میزنند اگر جمعی باشند
 که نقص صریح در بدی ایشان از معصوم مذکور شده باشد و
 کسی این جماعت را خوبان دین داری نخواهد بود مثل معاویه
 و ابو حنیفه و امثال آن نه آنکه هر که علمای مفتون بدین
 بد دانند و الواقع باید بد باشد و در باب محی الدین مولانا
 محمد تقی مجلسی از انشاء الله ویر ترضیف او نقل فرموده اند
 که حدیث ستغرق اقیق را شرح نموده و تصریح بحقیقت مذ
 امامیه کرده و در فتوحات و فصوص الحکم مکرر برین
 اد کرده و که کسی از عذاب الهی نمی ترسد که مال ایتام
 را برد و فتوای متناقضه دهد و شیعیان را از تشیع
 اخراج کند و قهمت را مباح دانند چه قاضی جود قمر ازین
 خود استدلال بر کفر مردم میکنند و خود را عادل میدانند و کسی

هیب

که از اقوال علمای شیعه سندایان جمعی سازد تکفیر بدو ^{تأمل}
نی نماید بداحال اتحاد عالمی بپاره که بوی از معانی احادیث
نبرده و جمیع فسوق را از روی احادیث با اعتقاد ناقص خود
بر خود مشروع دانسته **تدلیس دیگر** آنکه گفته که این طایفه
کمان کرده که بحقیقت رسیده و شریعت از وی ساقط شده
باشد و این کمان او باطل است زیرا که این طایفه بتری تحصیل
شرط وصول بحقیقت مذهب حلاجیه است **جواب** آنکه
سقوط شریعت مذهب قلندران و بی دینانست و کسی حلاج
را نمی شناسد چه جای اعتقاد و مذهب او بلکه صوفیه
اثنی عشری را که بی روان اند خوب دانسته و این تهمت
از تلیسات ابلیسی است که جمیع علمای شیعه را حلاجیه
نامیده و ظاهر این منکر حق را اعتقاد آن باشد که چون
بشریعت رسند از تکایب فسوق بر ایشان مباح باشد
چه بهتان از فسوق عظیم است و علمای مفتون بدین
تهمت باجمعه الزام خصم جایز دانسته اند و استنباط
این معنی از حدیثی کرده اند که در باب معارضه با حنیفین
از معصوم منقولست و در آن حدیث لفظ با هتو هم
واقع شده یا بمعنی است که بدستوری معارضه خطای

نکرده که اگر مکرر
شهرت میدارند

و جلی

و جدلی با مخالفین باید نمود که باعث بهت و حیرت
ایشان گردد و در جواب بهوت کردند و امثال قاضی
جوهر قم این لفظ را بهتان تفسیر کرده یعنی بهتانهای
مدعی کنند و از راه بهتان عاجز سازید و حال آنکه ائمه
علیهم السلام منع بهتان و افترا فرموده اند و راضی بآن نبوده
که برخضم ایشان نیز کسی بهتان کند و درین رساله که
از اول تا آخر این منکر حق علمای شیعه را تهمت بحلاجیه
و در هر جایی که از اقوال علمای شیعه در مدح طریقه
صوفیه امایت مذکور شد جواب نادبر ابر گفته که
حلاج و حلاجیه این صفات دارند یعنی اینجا اعتقاد او خوب
میدانی و بحسب ظاهر از علمای شیعه اند و بر من و حنی نازل
شده که حلاجیه اند و ظاهر است که شان ادنی شیعه امیر
المؤمنین علیهم السلام رفیع تر از آنست که حنی الدین و ملای روم و
سایر علمای مشکوک التشیع را بی رو خود دانند چه جا
آنکه مقتدا شوند و آنچه اکثر سخنان اینجا اعتداف و موافق
مضامین احادیث یافته و بآن سبب متداول ساخته اند
نه اینکه ایشان اگر مخالف مضامین احادیث نیز سخنان
باشند تاویل یا مرد آن نموده باشند و اعتقاد بسقوط

شربت کسی داد که بعد از استقراض قضا جور هر چه خواهد
در دین بین بدعت کند و احکام ناحق خود را حکم الله شربت
دهد مثل دفع بیع خیار شرط وضع تعیین وکیل در مراجع
شرعیه و باواز بلند گوید که این دو امر را من بر طرف کردم
تدلیس دیگر آنکه گفته شرط وصول مذهب حل اچیه یکسال
چیزی نخورد دست و پاییان شدن و چهار ضرب زدن و با چوب
پلاسی بر خود بستن و کلاه زدن و کبریت فروختن است و
طبیعی اهل اگر دعوی کند که تحصیل این شروط نموده ام دروغ
چرا که شربت نکرده **جواب** آنکه این اطوار قلندراست هرگاه
حلاجیه عبارت از ایشان باشد چون قاضی جور قم حکم میکند
که اکثر علما و مشایخ شیعه حلاجیه اند و حال آنکه احدی از
ایشان جامع این اطوار نبوده و الحمد لله که حکم کرده که در
طبیعی نیست نیز دروغ است و عدم شربت را دلیل صحت نیست
از اطوار و افعال قاضی جور قم شربت یافته می باید اصلی
باشد پیروده سخن باین درازی نبود و فی الواقع اگر این
منکر حق بر قبایح اعمال خود مطلع گردد البته عریان شده
و چهار ضرب زده و پلاسی بگردن انداخته در بلادی خواهد
سیر نمود که کسی او را شناسد **تدلیس** دیگر آنکه گفته

باینکه طیب گوید فعل خدا است و فعل او نیست چنانکه معتقد
او ملای روم را این اعتقاد است یا اعتقادات قبیحه داشتن و کلام
کفر و الحاد بر زبان داند و اسبب میکند بحقیقت داند چنانچه
ملای روم در مکاتیب ثبانی و موسی نقل نموده **جواب** آنکه فعل
خدا نیست بلکه از استحقاق قاضی شربت که چون کذاب بسیار نسبت
بپاکان در دنیا را خود داده بایست که راستی چند نیز نشود
و مصداق مقال ملای روم کرده که گفته چون خدا خواهد
که برده گردد میلش اندک طغنه پاکان برده و در تبصره
المؤمنین از اقوال علمای راشدین مذکور شد که ملای روم چیزی
و اشعری مذهب نیست و با اعتقاد فاسد قاضی جور قم و اشعری
مذهب است نه با اعتقاد علمای راشدین و ازین که کسی او را شناسد
لازم نیست که او معتدای او باشد بلکه او را شریک شیعیان در
معصوم دانسته خواهد بود و از اعتقادات قبیحه داشتن اگر مراد
نسبت بقاضی جور قم است چیزی نیست باشد چه هرگاه صاحب
قبایح اعمال خود را قبیح نداند چه اعتقادات دیگران نسبت باو
قبیح باشد و اگر مراد اعتقادات قبیحه دینی است از کجا مشخص
شده که سید نجیب بخش نقل معتقدات حسنیه بدعتا باشد
و از کلمات کفر و الحاد نیز معلوم نمیکرد که چه مراده شده اگر سخنان

صریحاً در این معتقدات شبهه است که در بعضی از مؤمنین تحریر
یافتن کفر و الحاد باشد اگر معنی آن موعظه است که قاضی عیاض
الشعور هم حمل بر معانی کفر و الحاد کرده و مؤلف قصه المؤمنین
تاویل و تحمیل بر معانی موافق اعتقاد موحّدین نموده بدستور
جرا کفر و الحاد باشد چه کفر و الحاد را آن معنی مستلزم است
که قاضی در انصاف حمل نموده پس در بابی اعتقاد طیب نجیب
شکی نخواهد بود و مصداق یثابته اعتقادی قاضی جور قمر
خواهد بود که اعتقاد قیصر موحّدین دارد و نیکیان را بد
میداند و آنچه در آخر رساله گفته که بداحال طیب جاهل
بیماره که میخواهد از ایشان باشد و الله بیهدی من یشاء
المراد مستقیم **جواب** آنکه طیب نجیب خواسته که ایشان
که مؤمنین و علمای موحّدین اند از ما باشند که عبارت از
فوق شیعه است نه آنکه شیعیان از حلاجیه باشند اما
شخصی که حمل مرکب بر مایه افتخار او باشد و از تنگ چشمی
بر وسعت رحمت الهی دیده پاک بین نکشاید و بهوای
نفس تراند سراید بداحال الشی که نجیب ریاست عوام قناعت
نماید و من که بچعلی الله له نور افاله من نور **خاتمه**
در بیان شمه از انصاف قاضی جور قمر پوشیده نماند که در باب

خوبی طریقه سالکین راه حق و مجاهدین نفس و یار کین دنیا
و راغبین عقیق احادیث کثیره وارد شده و جمیع علمای حقه
که نجیب ریاست عوام نداشته اند و نظر بقرب درگاه معبود
حقیقی داشته نظر حجات درین ابواب نموده و مخرجیات
بلاغایات ابلاغ فرموده اند و از آن جمله در امالی محمد بن علی
بن الحسین بن بابویه از امام عیاض ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده ان الله اوحى الى نبي من انبياء بني اسرائيل
ان احببت ان تراني في خطبة القدس فكن في الدنيا وجيلاً
غريباً مهموماً محزوناً مستوحشاً من الناس بمنزلة الطير
الواحد الذي يطير في ارض القفار وياكل من رؤس الاسماك
ويشرب من ماء العيون فاذا كان الليل اوى وحده
ولم يراو مع الطيور استأذن برئده واستوحش من الطيور
واحاديث قدسیده که عالم فاضل شیخ محمد خرجع نموده از
عارف بومی شیخ رجب و از شیخ احمد بن محمد علی نقل کرده
که من الاحادیث القدسیه ان الله يقول عبدی الطیر اجعلک
مثلی انا حی لا اموت اجعلک حیاً لا تموت انا غنی لا افتقر
اجعلک غنیاً لا افتقر انا مهمماً اشاء اكون اجعلک مهمماً
تشاء تكون و بدستور از ایشان روایت نموده و من الحديث

القدس ان الله عباد الطاعة فيما اراد فاطاعهم فيما
ارادوا ويقولون لشي كن فيكون وازعجة الداعي نقل
نموده وورد في الحديث القدسي يا بن آدم انا غني لا اقفر الطغنى
فيما امرتك اجعلك غنيا لا تقتقر يا بن آدم انا حي لا اموت
اطعنى فيما امرتك اجعلك حيا لا تموت انا اقول للشي كن فيكون
اطعنى فيما امرتك اجعلك تقول للشي كن فيكون واز بن عهد
روایت نموده قال الله تعالى اهل طاعنى في ضيافتى واهل
شكرى في زيارتى واهل ذكرى في نعمتى واهل معصية لا اؤنبهم
من حمتى ان تابوا فانا جيبهم وان مروا فانا طيبهم
اداو بهج بالحق والمصائب لا طهرهم من الذنوب والمعاصي
وعالم رباني مولانا محمد مجلسي در رساله جوابي كفتكوهي
قاضى جود قم بيان نموده اند كه روزى اين خيبر از شيخ بهاء الله
پرسيدم كه حديث كميل كه مستند صوفيه است در وحدت وجود
آيا صحيح است فرمودند كه از ان گذشته است كه شك در ان توان
كرد و از بخله شيخ عبد الوفاق تصحيح آن نموده و او را شيخ
نور الدين عبد الصمد نطنزى نقل كرده است كه ايشان از
معظم علمائى شيعه راند و گفت كه تا كسى رياست يسهار نكند
بان نمى تواند رسيد و در كلينى در آخر حديث جاثليق از امير

۲۵
المؤمنين عليه السلام روايت شده كه پرسيد خداى تعالى كجا است
و حضرت فرمودند ههنا وههنا و فوق و تحت و محيطنا
و معنا فبعظمته و نوره ابصر قلوب المؤمنين و بدستور
فرمودند هو حيوة كل شئ و نور كل شئ و ابن بابويه عليه السلام
در معاني الاخبار از ائمه عليهم السلام بيان نموده كه فرموده اند
التوحيد ظاهره فى باطنه و باطنه فى ظاهره و ظاهره
امر لا يخفى و باطنه موجود لا يرى و سيد حيدر مفسر
قرآن در جامع الاسرار و ساير علماء ايه و ما دميت اذ
دميت ولكن الله محمدا اذا له وحدت وجود دانستند
اما نه بمعنى كه متكبرين بر ايشان فهمت كرده اند و نصير الملة
والدين در اوصاف الاشرف فرموده اند كه اتحاد انست
كه قاصر نظر ان توهم كنند كه مراد از اتحاد يكى شريك بنده با
خداى تعالى باشد تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ايا چنانكه
خود بنور تجلى او تعالى پنا شود و غير او نه بيند و در پيش او
نباشد و هم را يكى بيند بى تكلف و آنچه حسين بن منصور و
بايزيد گفته اند دعوى الهية است بلا دعوى فخرانيت خود
نموده و اثبات انيت غير خود كرده اند **بله انكه** مطلبك
ايراد اين كلمات است كه علمائى عظيم الشأن مذهب واحد

و جلوی نداشتند و همه چیز را ندانستند بلکه خدا را منزه
از اوهام و صفات و آثار بشری دانست و جمیع قاصر نظران
چون طاقت فهمیدن غوامض امور ندارند بنا برین تکفیر
علمای صاحب بصیرت میکنند و از احادیث مذکور شد و غیر آن
که این رساله بلکه چندین کتاب حاصل آن نیست و اندک دید ظاهر
میکرد که اعلی مراتب ایمان مشروطست بر زهد و ریاضات
و ترک لذات و عمل با اعمال مشر و عدم بدعتی در آن نباشد
و چون مشایخ سلسله شیخ زاهد کمالی علیه الرحمه و عالیها
خاقان الموحیدین قدس سره و علمای صاحب بصیرت شیعه
طالب اعلی مراتب ایمان بوده اند و لهذا سلوک طریقه تصفیة
باطن را که از امیر المؤمنین علیه السلام بایشان رسیده اختیار نمودند
و بنا بر مشر و عیه شال پوشی و جلالت بینی و کم خوردن و جوافی
و ذکر کلی و امثال آن امور مذکوره را اعمال خاصه خود
ساختند و در باب بشر و عیة و باحتیاج اعمال مخصوصه صوفیه
احادیث صحیح در تبصرة المؤمنین ایراد شده و قاضی خود
تم برد احادیث مذکوره نبرداخته و بعنوان جلافت لایق
حال او بوده درین رساله بر قالیته که یکی از اینها در برابر
مطالب تبصرة المؤمنین نیست و حلاجی که در آن رساله مذکور

او بیان نشده بعضی افترا و تهمت مقتدای علمای راشدین
ساخته و رساله جلیند را موسوم بر همان قاطع که اسم بی
مسمی است کرده چه اگر با ستمی میبود بایست که در حین تالیف
تزیینات و تلبیسات و افتراهای عظیم قطع نفس مؤلفان
کنند تا بر همان قاطع بر و صادق آید و با اعتقاد ناقص خود
و بمشاورت مریدان مردم را بازی داده که خاقان الموحیدین
از سلسله صوفیه جداست و غیر او قاطبة حلاجیه ملاحظه
و عالیها خاقان الموحیدین در ملت عمر شریف بجهة تفتیه
حرف از وحدت وجود میزدند و در جمیع زمان بجهة تفتیه
ذکر میکردند و خلوت میداشتند و کرامات می نمودند و کما
بجهت ایشان حاصل میشد تا غافلین ایشان را از حلاجیه
و حال آنکه حلاج را غافلین بقتل رسانیدند و ظاهر است که
طریقه حلاج بمذهب غافلین موافق نبوده و سبب قتل او
شده پس چگونه جمعی کثیری بجهة تفتیه توانستند بمسلك او
سلوک نمود بلکه باید ترك آن طریقه کند تا بتواند عفو ظ
بود و بر اهل دین مبین ظاهر است که مشایخ سلسله شیخ
زاهد کمالی و علمای راشدین شیعه با وجود نهایت زهد
و علم و فضل در آیات تفتیه و تخریج دور ریاضات و وحشت

از خلق و قناعت و دفع انانیت و سایر اعمال که مقالات
مشحونست بر آن اختیار نمودند تا ایشان را نباید فتاوی
بمذهب مخالفین داد و اطاعت مفتیان و پیشمازان ایشان
نمود و توانند در خطوات با جمع خاص بود و از حقیقت مذهب
امامیه سخن پریدان خود گفت تا اسرار مذهب شیعه که از
اُمم بایشان دست بدست رسیده روایت کرده هدایت
قابلان نمایند و این گروه عظیم الشان از ظلمات خلق اندیشه
نکردند چه در هر زمان مردم بیکار و مشاغلی دنیوی و خرقه
پوشان و درویشان در نظر اعمال دنیا خواب بودند و ایشانرا
فصوص معطله میدانستند چنانکه بالفعل نیز میدانند و بهر
عالمان مفتون بدینا هر کسی که پیشه و ذراعت نداشته و تلاش
سعیت زیاده از قدر کفاف و قناعت نماید و خود را مرشد
عوام نداند ایشانرا مستحق روزی نمیدانند و از فساق
و زنادق و مجانین و غیر متشعر می شمارند و با وجود این
مراتب جماعت عوفیه اثنی عشری جمیع مطاعن و جزئیات ایشان
و مفتیان مطلق العنان را بر خود کوار نموده با اعمال شاقه مشغول
که استنباط از احادیث کرده بودند مثل شال پوشی و کز خوردن
چلو و حلیم و شنی و امثال آن مشغول گشته و از علمای ظاهر و

و در این
مذهب
مفتیان
مطلق
العنان
را بر
خود
کوار
نموده
با
اعمال
شاقه
مشغول
گشته
و از
علمای
ظاهر
و

دوری جستند تا بیا یاز ایشان احادیث مخالفین شنیدند و نماز
پیش نمازان ایشان حاضر شدند و در الواقع روایات ایشان در باب
مذهب امامیه و اسرار مذهب حق شیعه داخل عظیم داشتند
اقوال تارکان دنیا و صاحبان اوضاع درویشی و استغنائی
طبع در حقیقت مذهب از عظیم در دلها میگرد و **و اینک** مشایخ
مذتهام پریدان را خدمت مطیع و کارهای خفیس میفرموده اند
سبب آن بوده که در طول زمان بر ایشان مشخص کرد که از
منافقین نباشند و از شنیدن اسرار مذهب شیعه ایشانرا
بکشتن ندهند و با وجود این رعایت مکرر واقع شده
که بعضی از پریدان متافق بوده اند و آسبب بسیار بسبب ایشان
بمشایخ رسیده پس از اضافه بسیار بعد است که قاضی جور
تم اینچنین جماعت عظیم الشانرا حلاجیه گوید و طیب بن خبیب را
که دلایل مشر و غیر اعمال ایشانرا از اقوال ائم و علمای شیعه
نوشته است لغتی دارند و مذتهما در بلاد قم منع حلقه ذکر حلی
نسبت بصوفیان توحید خانه های یون نماید و بالفعل نیز هر
روز مناقشه داشته باشند و حلقه ذکر را از بدعتها شمارد
و درین رساله دعوی نماید که مؤلف بصره المؤمنین را بقدر
عالی اخلاقان المؤمنین را عین طریقه حلایید دانسته

و آنچه در واقع قاضی خود هم در میان خود بیان قابل شده
 و جمیع علمای شیعه و مشایخ اثنی عشری را حلاجی و زندق
 دانسته بدیگری نسبت دهد و مثل او مثل زدی است که
 باغ شخصی رفتند بصاحب باغ می گفتند که تو اینجا می کنی
 و با وجود این سقید بخجید و دوستان او هم می آید اینجا
 قاضی بپاره قم مسلت می نمایند که بپایان ارفاح مقدسه
 مشایخ کبار شیعه و علمای صوفیه اثنی عشری از منصب
 قضای خود معزول گشته بتدارک احوال خود پردازد و
 بر جمیع آنچه نسبت خود تهمت و افتراء دانسته از اقوال
 مؤمنین بر خود محقق سازد و جمعی را بمطنه بد متهم سازد
 و از جناب شیخ الاسلام قم و تلامذه او معذرت می خواهد
 که اگر در حین محجری با جوابیه بالفاظ و معانی چند مباردت
 شده باشند باز در مقامی بنمایند که جوابی بپایان ایشان
 نوشته اند لازم بود که اینجین بنویسد چه هرگاه او را مطلب
 هدایت مؤلف تبصره المؤمنین میبود بایست طالب علم اند
 بجواب مطالب رساله مذکوره مباردت کند و آنچه در باب
 مشرعبه شنیدن او از خوش و چله نشینی و حلقه ذکر
 و جواز مکاشفه و کرامات و امثال آن احادیث و اقوال

علمای

علمای شیعه بیان شده می باشد را جوابی قابل نیست
 نمی نمایند این که دست او اصل یا تحت طریقه شیعیان
 را بر داشته محی الدین و علمای روم و حلاج را بعض
 عا و اصل این طریقه را داشته و با طریقی بی سوادان و
 خلاف مجادله نمایند این ضابطه از شرایط عدالت است
 همان واقف است که اینها و الله بهدی من یشاء
 هر طریقی هم قدمت از سال ۱۰۰۰ و توفیق الله
 شهر ربیع الاول من سنه الف و تسعین هجری مصلیاً
 و النعمه لا نبیانته و اولیاءه و الخ لای الله رب

العالمین

الله و یسبح و یرحمه و یشکره
 المسلمون الامم و ائمه و اولاده و الحمد
 لله رب العالمین





هوالتها

انگلیس

عبارت برنا

نظام

مجلس

کتابخانه

۱۳۰۲

کتابخانه

مجلس

کتابخانه

۱۳۰۲

کتابخانه

اللَّهُمَّ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَبِيلَ وَسَرَّ الْقَبِيحَ يَا مَنْ كُنَّ يَأْخُذُ
 لَكَ بِالْخَرِيقِ وَلَمْ يَهْدِكَ السِّرُّ وَالسَّيْرَةُ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ
 يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ
 يَا وَحْمَةَ يَا صَاحِبَ كُلِّ خَوْفٍ يَا مَنْ هَمَّى كُلَّ شَكْوَى
 يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ يَا مُبَدِّئَ
 الْوَسْطَى يَا تَعَمُّقَ قَبْلِ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهَ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ
 رَغْبَاهُ تَسْلُكَ يَكْ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنَ
 وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ
 مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
 وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحُسَيْنَ عَلِيٍّ وَكُلَّفَ الْحَبَّةِ الْغَائِمَةِ الْمُنْتَظَرِ
 الْمَهْدِيِّ الْأَمَّةِ الْهَادِيَةِ الْمَهْدِيَيْنِ صَلَوَاتُكَ
 عَلَيْهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُصَلِّحَ لَنَا أُمُورَنَا
 وَتُكَفِّ عَنَّا غَمًّا وَمَنَا وَتُفَرِّجَ عَنَّا هُمُومَنَا وَتُكْفِبَنَا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نقد و تحسین در ادب و تاریخ

در روز شنبه روز جمعه در ماه
شعبان سال ۱۰۸۰

کتابت در کتبخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه

طعمه بوی خوش از کام بر لب
خضبتان به یادگار
سید کرمی بقدری
بیارسی چهارم

از کافور و زعفران
عطر پیاده بر این جهان

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

صدان یوسف
در شهر سمرقند
که در شهر سمرقند

مجمع
در بلاد اردلان

چهارم شهر جمادی الثانی
سمت اتم پیرفت
۱۲۹۶



[illegible]

Handwritten Persian text, likely a library stamp or inventory record, featuring a circular seal on the right side with the text "کتابخانه" (Library) and "تاریخ" (Date).

٧١

~~67~~

४७

لقد كنت في

34.1

215

